

در این شماره:

سرخن: سرمایه‌داری امپریالیستی چین و قرارداد ۲۵ ساله با جمهوری اسلامی
دو واقعبیت پایه‌ای در مورد چین معاصر
چین چگونه سرمایه‌داری شد؟
از این شلوارها خون می‌چکد
جاده ابریشم جدید، سرمایه‌داری چین را جهانگیر می‌کند
چین سوسیالیستی آنچنانکه یک آمریکایی دید
تصویر سوسیالیسم در دو سوی دیوار
زندگی در چین سالهای انقلابی فرهنگی پرولتری
واقعبیت کمونیسم: حق بورژوازی و خطر احیای سرمایه‌داری در سوسیالیسم

آتش • شماره ۱۱۴ • اردیبهشت ۱۴۰۰

Email: atash1917@gmail.com

آتش

ویژه‌نامه چین

چین سوسیالیستی (۱۹۴۹-۱۹۷۶)

⋮

چین سرمایه‌داری (۱۹۷۶-۲۰۲۱)

«اگر رهبری چین در آینده توسط رهروان سرمایه‌داری
غصب شد، کمونیستهای تمام کشورها باید با آنها
مبارزه کرده و به طبقه کارگر و مردم چین در مبارزه با
آنها کمک کنند»

مائو تسه دون (۱۹۶۵)

سرمایه‌داری امپریالیستی چین و قرارداد ۲۵ ساله با جمهوری اسلامی



「公平合理」的調解 方成作
英國為了加緊奪取對伊朗石油的控制權，排擠英國的地位，表示願意貸款一億美元，作為伊朗對英國的「賠償」，企圖利用對伊朗的貸款關係，壟斷伊朗的石油。

کاریکاتور سیاسی توسط فنگ چن، هنرمند چینی که در اصل در «روزنامه خلق» در سال ۱۹۵۱ در چین سوسیالیستی منتشر شد. در این کاریکاتور، عمو سام آمریکایی در حال چسباندن پوستر «انحصار آمریکایی» روی پوستر «انحصار بریتانیا» بر روی یک بشکه نفت است. و بر روی سطل چسب نوشته: «میانجی‌گیری در دعوی بریتانیا-ایران»
برگرفته از: ویلیام فیکارو

امضای قرارداد یا تفاهم نامه ۲۵ ساله میان جمهوری اسلامی و چین، نگاه مردم را به مسائلی فراتر از زندگی و مشکلات روزمره کشاند. آنها به درستی احساس می‌کنند این قرارداد تاثیرات غیرقابل پیش‌بینی و مخربی بر زندگی‌شان و به طور کلی بر کشور خواهد داشت. فوری‌ترین هراس اکثریت مردم آن است که قرارداد ۲۵ ساله مانند «طناب نجاتی» برای جمهوری اسلامی باشد و بر طول عمر آن بیافزاید. البته این هراس تا حدودی به جا است، اما باید گفت میدانی که جمهوری اسلامی در آن پای می‌گذارد و برای بقایش مجبور است چنین کند، میدانی پر تضاد و لغزنده است.

عده‌ای از منتقدین قرارداد ۲۵ ساله، آن را «ترکمانچای

دوم» می‌خوانند. اما این قرارداد نه «ترکمانچای دوم» است و نه «طناب نجات» برای جمهوری اسلامی. این قرارداد بخشی از رشد سرمایه‌داری امپریالیستی در ایران است که

به عمل درآمدنش، ایران را هرچه عمیق‌تر و به شکلی تبعی و تحت سلطه، در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری ادغام کرده و ساختار اقتصادی آن را بیش از پیش تابع ضرورت‌های سودآوریِ حداکثری سرمایه‌های امپریالیستی خواهد کرد. مسلمانان اقتصاد توسعه خواهد یافت اما توسعه‌ای پُر درد و رنج برای اکثریت مردم. در نتیجه «توسعه جدید»، شاهد نابودی آخرین باقیمانده‌های ساختار اقتصادی‌ای خواهیم بود که در دهه‌های ۱۳۴۰ به بعد، عمدتاً در پیوند و وابستگی به سرمایه‌داری امپریالیستی غرب به وجود آمدند. شاهد تغییراتی مانند ورشکستگی کارگاه‌های تولیدی و قطعه‌کاران و تولید کنندگان خرد خواهیم بود. بهره‌برداری‌های کوچک کشاورزی بیش از این‌ها نابود خواهند شد و زمین‌های کشاورزی هرچه بیشتر تجمیع شده و تحت انحصار شرکت‌های بزرگ کشاورزی صنعتی و تجاری بین‌المللی قرار خواهند گرفت. بخش‌های مختلف اقتصاد و همچنین استان‌های مختلف بیشتر به «خارج» (استان‌های چین، کشورهای خلیج و غیره) متصل خواهند شد تا به دیگر بخش‌های اقتصاد داخلی. نتیجه هولناک‌تر عملی شدن مفاد این تفاهم‌نامه، نابودی بی‌سابقه محیط‌زیست خواهد بود.

در ترکیب طبقاتی جامعه ایران، جابه‌جایی‌های فاحش را شاهد خواهیم بود. ترکیب طبقه کارگر ایران پیشاپیش در نتیجه تاثیرات فاز جهانی سازی سرمایه‌داری امپریالیستی، کاملاً تغییر کرده است. اما از این پس، تحت تاثیر توسعه سرمایه‌داری امپریالیستی جدید، در جهات غیرمنتظره تغییر خواهد کرد. مسلمانان رشد مشاغل کارخانه‌ای که از ثبات و قرارداد کاری برخوردارند، بخشی از تحولات نخواهد بود. طبقه متوسطی که بر مبنای ساختار اقتصادی پیشین رشد کرده بود از بین رفته و طبقه متوسط جدیدی در رابطه با ساختار اقتصادی جدید شکل خواهد گرفت. در نتیجه این توسعه، قشر جدیدی

از سرمایه‌داران و تکنوکرات‌هایی به وجود آمده و تقویت خواهند شد که واسطه‌ها و شرکای سرمایه‌داران چینی هستند. پیشاپیش چنین قشری رشد یافته و امروز، به دنبال گسترش قدرت اقتصادی و محکم کردن جای پایش در حکومت است. برای شناسایی اینها کافی است نگاهی به شرکت‌های برج‌سازی، سدسازی، راه‌آهن، تونل‌ها و معادن، پالایشگاه‌های نفت و پتروشیمی و انرژی هسته‌ای و شبکه اینترنتی بانک‌ها بکنیم.

گسترش بی‌سابقه تجارت خرد در قالب مجتمع‌های بزرگ تجاری (شاپینگ‌مال‌ها) و میلیون‌ها مغازه فروش واردات مصرفی و ارائه خدمات برای مصرف‌کننده این ابزار از لباس تا خن‌پنزرهای الکترونیکی، بخشی از این رابطه است که با برداشته شدن تحریم‌ها و وصل شدن راه‌های شوسه و ریلی چین به اقصی نقاط ایران گسترش خواهند یافت. گسترش این تجارت خرد، مبتنی بر گسترش تولیدات کارخانه‌ای و کارگاهی در ایران نبوده است و محتملاً این روند ادامه و تشدید خواهد یافت. در واقع کارگاه‌های تولیدی پوشاک، روسری، شانه، چتر، قاب عینک و ظروف پلاستیکی و جواهرات بدلی و لوازم آرایش و غیره تجار ایرانی در ایالت خودمختار مسلمان‌نشین نینگ‌سیان در چین قرار دارد که با راه آهن به تهران وصل می‌شود. ساختار تقسیم کار اقتصادی داخلی میان مناطق مختلف چین، اینگونه است که رشد و توسعه سرمایه‌داران کوچک و متوسط چین در مناطق فقیرتر، مانند نینگ‌سیان، وابسته به صادرات کالاهای مصرفی روزمره به کشورهای مانند ایران و پاکستان و ترکیه و غیره است. در حالی که سرمایه‌داران بزرگ چین، درگیر صدور قطعات و ماشین‌آلات صنعتی به کشورهای امپریالیستی دیگر هستند. در واقع استان‌های صنعتی چین با قطار نه به تهران و کابل و اسلام آباد بلکه به بندر-شهرهای آلمان مانند دویسبورگ و هامبورگ متصل می‌شوند و تعداد دیگری از آنها در کشورهای توسعه نیافته مانند ایران، با دولت یا شرکت‌های تحت حمایت دولت وارد عملیات تولیدی «بالا دستی» (حفاری و استخراج نفت و گاز و معادن و حفاری کانال‌های آبی) و «پائین دستی» (فراوری مواد خام نفت و پالایشگاه و غیره) می‌شوند. تحت سلطه سرمایه امپریالیستی چین، ایران کماکان نفت و گاز صادر خواهد کرد، اما سنگ قبر و تسبیح و بنرهای «یا قمر بنی هاشم» و دیگر کالاهای خرد و ریز با کانتینرهای چینی وارد خواهد شد و مشاغل بی‌ثبات و نابودکننده انرژی و استعداد جوانان را ایجاد خواهد کرد. گیریم که در این میان، به شکل جزیره‌وار و برای قشر کوچکی از کارگران متخصص، مشاغل صنعتی و حفاری و برای قشر اندکی از جوانان تحصیلکرده مشاغلی در عرصه فن‌آوری اطلاعاتی و گردشگری و غیره ایجاد شود.

این نوع توسعه معوج و ویرانگر محصول آن نیست که گویا سرمایه‌داری امپریالیستی چین «خون‌آشام‌تر» از سرمایه‌داری امپریالیستی آمریکا و اروپا است. قوه محرکه سرمایه، چه «غربی» یا «شرقی» «گسترش بیاب یا بمیر» است. بسیاری از مخالفین جمهوری اسلامی از جمله جریان‌های حامی رژیم سابق، این قرارداد را استعماری و برده‌کننده خوانده‌اند. اما حیات رژیم محمد رضا شاه و رضاشاه هم با قراردادهای مشابه رقم می‌خورد که تامین‌کننده صدور سرمایه امپریالیستی بود و لاجرم با خود تحمیل شرایط سیاسی و نظامی مشخص را به همراه داشت. نیروهای پلیس و ارتش سلطنتی ایران توسط نظامیان بریتانیایی و آمریکایی تعلیم می‌دیدند و ساختار سازمان امنیت و تعلیم شکنجه‌گران و بازجوها ساواک از همان آموزه‌ها و الگوهای پیروی می‌کرد که آمریکا و اسرائیل در آفریقای جنوبی و ترکیه و تایلند و کره جنوبی و کشورهای آمریکای لاتین پیش می‌بردند. نظام آموزشی و فرهنگی و اقتصادی ایران تحت نظر مشاورین آمریکایی طراحی می‌شد و نزدیک به چند هزار نظامی آمریکایی در ایران مستقر بودند. همان نوع ماموریت‌های نظامی سرکوبگرانه که سپاه قدس در سوریه پیش می‌برد، ارتش شاه در عمان علیه جنبش ظفار پیش می‌برد.

از سوی دیگر عده‌ای از متحدین جمهوری اسلامی موسوم به «محور مقاومت»، از این قرارداد حمایت کرده و آن را «مقاومت در مقابل امپریالیسم آمریکا و غرب» می‌دانند. آنها این واقعیت را نادیده گرفته و انکار می‌کنند که روسیه و چین هم قدرت‌های امپریالیستی ارتجاعی هستند و عملکردشان در نقاط مختلف جهان چیزی جز فاجعه برای توده‌های مردم و کارگران و زحمتکشان به بار نیاورده است.

تبیین‌هایی از این دست از سوی مخالفین و موافقین این قرارداد، بازتاب واقعیت نیستند. یک قسمت از واقعیت آن است که جمهوری اسلامی نیز مانند رژیم شاه بدون تحت‌الحمایه یک قدرت سرمایه‌داری امپریالیستی بودن، نمی‌تواند بقاء بیابد. اما اصل ماجرا این است که روابط میان ایران و چین، تابعی از جابه‌جایی و تغییرات بزرگ در توازن و تناسب قوا میان قدرت‌های بزرگ امپریالیستی است. قرارداد ۲۵ ساله نه به خاطر این که دارای محتوای عجیب و غریب و بدیعی است (که نیست) بلکه به این علت مهم است که بخشی از به چالش کشیدن قدرت هژمونیک امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه توسط امپریالیسم تازه نفس چین است که خواهان «تجدید تقسیم مناطق نفوذ امپریالیستی» است. آمریکا و چین هر دو قدرت‌های سرمایه‌داری جهانی (یا قدرت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی) هستند و تا همین دو دهه پیش در فاز جهانی‌سازی امپریالیستی، دست در

دست یکدیگر و شرکای نزدیک بودند. اما اوضاع بنا به خصلت سرمایه و دینامیک‌های نظام سرمایه‌داری عوض شد و شراکت آنها به رقابت و تخاصم تبدیل شد. جمهوری اسلامی نیز مهره‌ای است حقیر در این بازی بزرگ ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک میان امپریالیست‌ها.

ترکمانچای یا طرح مارشال؟

منتقدین قرارداد ۲۵ ساله ایران و چین، آن را به قرارداد ترکمانچای نیز تشبیه می‌کنند. در حالی که نزدیکترین تشابه تاریخی، تبدیل ایران از کشور تحت سلطه امپریالیسم بریتانیا به امپریالیسم آمریکا در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم است. بعد از خاتمه آن جنگ، امپریالیست‌های فاتح یعنی آمریکا و بریتانیا و فرانسه، مناطق تحت نفوذ امپریالیست‌های مغلوب یعنی آلمان و ایتالیا و ژاپن را در اختیار گرفتند. علاوه بر این امپریالیسم آمریکا بر متحدان خود نیز برتری یافت و نفوذ و سلطه بریتانیا و فرانسه در کشورهای خاورمیانه و برخی از نقاط دیگر جهان را کنار زد. ایالات متحده در این کار از اعمال فشارهای سیاسی و حتا جنگ نیز ابایی نداشت. به طور مثال، در جریان ملی شدن نفت ایران ۱۳۳۲ - ۱۳۳۰ که مصادف با ریاست جمهوری هری ترومن بود، آمریکا حاضر به اتحاد با بریتانیا علیه دعوی ملی شدن نفت ایران نشد.^(۱) هر چند بعدها در جریان طرح ریزی و اجرای کودتای ۲۸ مرداد، سازمان‌های امنیتی بریتانیا و آمریکا مشترکاً دست به عمل زدند. یا در مصر در جریان ملی شدن کانال سوئز توسط جمال عبدالناصر، هنگامی که بریتانیا و فرانسه قصد داشتند طی عملیات نظامی موسوم به «تفنگداران» کانال سوئز را اشغال کرده و مانع ملی شدن کانال سوئز شوند، آمریکا به شدت در مقابل آنها ایستاد.^(۲) این تقابل در سال ۱۹۵۶ میلادی رخ داد. در حالی که پیش از آن، آمریکا با کمک بریتانیا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را در ایران انجام داده بود و در جنگ مستعمراتی فرانسه در هندوچین (۱۹۴۶-۱۹۵۴) به کمک امپریالیسم فرانسه شتافته بود. در واقع، امپریالیسم آمریکا، موقعیت هژمونیک بریتانیا و فرانسه را در خاورمیانه از بین برد و سپس، با شرایطی جدید، آنان را شرکای پایین دست خود در سلطه بر کشورهای خاورمیانه کرد.

در ایران، امپریالیسم آمریکا پس از آنکه با کودتایی دولت مصدق را سرنگون و رژیم شاه را حول اتحاد دربار و روحانیت شیعه مستقر کرد، طبق «طرح مارشال» به تجدید سازماندهی ساختار اقتصادی و سیاسی ایران پرداخت. «طرح مارشال» طرح جامعی بود که کلیه نقشه‌های توسعه اقتصادی و جایگاه اقتصادی ایران در تقسیم کار بین‌المللی، روش‌ها و سیاست‌های کلان حکومتی، پیمان‌های نظامی منطقه‌ای، آموزش و پرورش و غیره را در بر می‌گرفت. در واقع ایران دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ محصول «طرح مارشال» بود. این طرح فقط محدود به ایران نبود بلکه هدف از آن عبارت بود از سلطه آمریکا در خاورمیانه و اروپا و کشیدن سدی در مقابل نفوذ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی^(۳) (۱۹۱۷-۱۹۵۶). سرکوب امنیتی سازمان‌یافته و سیستماتیک جنبش کمونیستی و جنبش‌های دانشجویی، کارگری، دهقانی و ملی بخشی از «طرح مارشال» بود. قبل از سال ۱۳۵۷، چند هزار مستشار نظامی آمریکایی در ایران حضور داشتند و مرکزیت قدرت در ایران یعنی دربار شاه در تماس و مشاوره دائم و نزدیک با واشنگتن بود. همان طور که امروز امورات جمهوری اسلامی بدون هماهنگی با چین و روسیه نمی‌گذرد. خامنه‌ای نام این رابطه را «اتحاد استراتژیک» گذاشته است، در حالی که یک وابستگی استراتژیک است و ماهیتی مشابه رابطه‌ای را دارد که رژیم شاه با آمریکا داشت. این گونه اتحادها البته می‌توانند به همان جایی ختم شوند که برای شاه شدند، وقتی که منافع آمریکا ایجاب کرد رژیم شاه را رها کند و سمت خمینی و اسلام‌گرایانی که حول او حلقه زده بودند را بگیرد.

با پاک کردن فکت‌های تاریخی نمی‌توان خصلت حقیقی قرارداد ۲۵ ساله را فهمید و جنایت‌های امپریالیستی بریتانیا و آمریکا را نمی‌توان زیر پوشش جنایت‌های امپریالیستی چین و روسیه مخفی کرد. انتخاب از میان امپریالیست‌های «بد» و «بدتر»، بدترین فاجعه برای مردم ایران و کل منطقه است.

طرح مارشال چین

پیش درآمد قرارداد ۲۵ ساله، قرارداد ششصد میلیارد دلاری است که یازده روز پس از تصویب برجام، طی سفر رئیس جمهور چین به ایران، میان چین و جمهوری اسلامی به امضا رسید. در آن زمان، تحلیل‌گران بین‌المللی، آن قرارداد را بخشی از «طرح مارشال» چین خواندند. این قراردادها در چارچوب و در خدمت پروژه جهانی جدید به نام «راه ابریشم جدید» یا «ابتکار کمربند-راه» هستند. چین قصد دارد بر اساس یک نقشه درازمدت یا به قولی «راهبردی»، ۶۵ کشور و



چین سوسیالیستی (۱۹۴۹-۱۹۷۶) الهامبخش انقلابیون سراسر جهان بود

دو واقعیت پایه‌ای در مورد چین معاصر

درک دو واقعیت اساسی در مورد چین برای فهم اوضاع جهان و ایران حیاتی است. یکم، چین امروز یک کشور سرمایه‌داری امپریالیستی است. دوم، چین از انقلاب سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ یک کشور سوسیالیستی بود، اما سوسیالیسم در این کشور سرنگون و سرمایه‌داری، با کمک امپریالیسم آمریکا در آن جا احیاء شد.

واقعیت اول: چین یک کشور سرمایه‌داری امپریالیستی است که نسبت به امپریالیست‌های آمریکا و اروپا و روسیه و ژاپن، در کلپ دزدان سرمایه‌داری امپریالیستی، «تازه وارد» است و لاجرم نیازمند رقابت و گسترش در جهان. در نتیجه با وجود آنکه عروج امپریالیستی‌اش مدیون شراکتش با امپریالیسم آمریکا است، اما زیر فشار دینامیک «گسترش بیاب یا بمیر» سرمایه‌داری، مجبور است در نقاط مختلف دنیا، به ویژه در کشورهای تحت سلطه آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، قدرت اقتصادی و سیاسی و نظامی آمریکا را به چالش بکشد و در مناطق تحت نفوذ امپریالیست‌های کهنه کار، نفوذ کند. این اجبار از جبر بنیادین سرمایه به گسترش آنارشیک و رقابت نشئت می‌گیرد.

ویژگی چین نسبت به کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی کهنه کار در آن است که عروج سرمایه‌داری امپریالیستی چین وابسته به ایجاد بزرگترین لشکر کارگر ارزان سازمان‌یافته برای سرمایه‌های امپریالیستی دیگر در دهه‌های ۱۹۸۰ (از طریق نابودی اقتصاد سوسیالیستی در شهر و روستا) و مصادف شدن این روند از ۱۹۹۰ به بعد با فروپاشی بلوک امپریالیستی شوروی (۱۹۵۶-۱۹۹۱) و شروع جهانی شدن (گلوبالیزاسیون) سرمایه‌داری بود. سرمایه‌های امپریالیستی، در جستجوی نیروی کار ارزان و نرخ سودهای بالا، چین را تبدیل به بزرگترین مانوفاکتور جهان کردند. شهرهای صنعتی در آمریکا تبدیل به شهر ارواح شدند زیرا کارخانه‌ها به چین نقل مکان کردند. به این ترتیب چین بهشت سرمایه‌داران داخلی و خارجی، کمپانی‌ها و سرمایه‌داران مالی جهان و جهنم صدها میلیون کارگر چینی شد.

گزارش و مصاحبه، تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، اظهار نظرات نقادانه و پیشنهاد، طرح و عکس و آثار هنری نگارشی خود را می‌توانید به ایمیل آدرس زیر ارسال کنید و در پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com
weblog: n-atash.blogspot.com

حفظ نام «سوسیالیسم» توسط این دولت سرمایه‌داری و تداوم در استفاده از نام «حزب کمونیست» برای حزب حاکم طبقه بورژوازی، سیاست مزورانه و مهمی برای مشروعیت بخشی به استثمار و شکاف طبقاتی و بازگشت ستم جنستی و ملی در مرزهای چین و ایلغار امپریالیستی آن در ماورای مرزهای چین بوده است. نفوذ اقتصادی چین در کشورهای آفریقایی یادآور چپاول و قساوت کمپانی‌های استعمار فرانسه و بلژیک در قرن نوزدهم در این قاره است. در اواسط دهه ۱۹۹۰ (اواخر دهه ۱۳۷۰) بسیاری از آفریقایی‌ها فکر میکردند سرمایه‌گذاری کمپانی‌های چینی در این قاره باعث شل شدن طوق اسارت مراکز مالی نظام سرمایه‌داری جهانی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بر اقتصاد این کشورها خواهد شد. ورود چین به عرصه سرمایه‌گذاری در آفریقا، نه تنها این «طوق لعنت» را شل تر نکرد بلکه آن را هرچه محکمتر کرد. به این ترتیب «معجزه چینی» تبدیل به «طاعون چینی» شد. به ویژه آن که چین برای تثبیت جای پای خود، اقشار مافیایی و فاسد و بیرحمی را در میان سیاستمداران آفریقایی پرورش داده و به جان مردم این کشورها انداخته است. سرمایه‌های چینی برای کسب نفوذ اقتصادی در کشورهای آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتین و بیرون راندن رقبای غربی از این مناطق، در درجه اول بر روی کشورهایی تمرکز کردند که به دلایل سیاسی زیر تحریم مالی یا فشار مالی از سوی مراکز مالی غربی بوده‌اند. به طور مثال در آفریقا، بر آنگولا، جمهوری دموکراتیک کنگو و گینه تمرکز کردند و در خاورمیانه بر روی ایران. چین با ارائه وام‌های آسان به این حکومت‌ها و عقد قراردادهای محرمانه، جای خالی کمپانی‌های غربی را پر کرد.

واقعیت دوم که آگاهی به آن فوق‌العاده مهم است این است که چین از ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ یک کشور سوسیالیستی بود و نه سرمایه‌داری. حزب حاکم در چین تحت رهبری مائوتسه دون، واقعا یک حزب کمونیستی بود. پول چینی که عکس مائوتسه دون بر روی آن نقش بسته است، در آن زمان نماینده ثروت اجتماعا تولید شده و اجتماعا تصاحب و کنترل شده توسط کارگران و زحمتکشان چین بود که مالکیت همگانی سوسیالیستی و قدرت سیاسی سوسیالیستی و رهبری کمونیستی، خصلت‌هایی بخش آن را تضمین می‌کرد. اما اکنون نماینده ثروت اجتماعا تولید شده‌ای است که به طور خصوصی توسط اقلیتی از سرمایه‌داران چینی و بین‌المللی تصاحب و کنترل می‌شود.

نظام سوسیالیستی در چین توسط بورژوازی جدیدی که در حزب کمونیست چین و دولت سوسیالیستی چین رشد کرده بود، از طریق کودتایی در اکتبر ۱۹۷۶ سرنگون شد. کمونیست‌های انقلابی قلع و قمع شدند و رهبران کمونیست واقعی در زندان‌ها کشته شدند یا پوسیدند. رهبرانی مانند چیان چین و چن چان چیاو. بورژوازی چین با کمک امپریالیست‌ها به ویژه آمریکا، به سرعت مالکیت سوسیالیستی همگانی را در صنعت و تجارت و کشاورزی از بین برد و سرمایه‌داری را احیاء کرد. بورژوازی چین، در سال ۱۹۸۰ با کمک آمریکا، رفرم‌های سرمایه‌داری جامع را پیاده کرد که بر دو اصل استوار بود: اصل اول، تبدیل مالکیت‌های جمعی سوسیالیستی و همگانی که در ۲۷ سال سوسیالیسم در چین استقرار یافته بود به مالکیت‌های خصوصی و آزاد کردن استثمار نیروی کار توسط صاحبان ابزار تولید در کشاورزی و صنعت. اصل دوم، متصل کردن اقتصاد چین، به اقتصاد جهانی سرمایه‌داری بر مبنای ارائه نیروی کار ارزان برای صنایع کارخانه‌ای سرمایه‌گذاران خارجی.

چین قبل از پیروزی انقلاب کمونیستی در اکتبر سال ۱۹۴۹، یک کشور تحت سلطه تقسیم شده میان قدرت‌های امپریالیستی اروپایی بود. اما با پیروزی انقلاب کمونیستی، در اقتصاد و سیاست استقلال یافت. تا پیش از انقلاب کمونیستی، اکثریت مردم که دهقان بودند در فقر مطلق به سر می‌بردند. دهقانان از گرسنگی برگ درخت می‌خوردند و فرزندانشان را می‌فروختند. شهر شانگهای در اختیار دولت‌های فرانسه و آلمان و بریتانیا بود و بر سر در رستوران‌های آن نوشته بود: «ورود سگ و چینی ممنوع است». تا پیش از انقلاب کمونیستی، زنان در زیر یوغ فئودال و سرمایه‌دار و شوهر و طایفه بودند. تا پیش از انقلاب کمونیستی، چین حتا چتر و سوزن نمی‌توانست تولید کند. تا پیش از انقلاب کمونیستی، در هر منطقه یک جنگ‌سالار حکومت می‌کرد. اما چند سال پس از انقلاب کمونیستی، اعتیاد و تن‌فروشی زنان و گرسنگی و بیماری‌های شایع از جامعه چین رخت بر بست. زنان مانند مردان در همه عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی صاحب حقوق برابر شدند. کارگران دیگر نه برده تولید بلکه سروران تولید بودند. دهقانان از بردگی نظام ارباب و رعیتی رها شده و وارد کارزار سوسیالیستی کردن کشاورزی شدند و کمون‌ها در سراسر چین سر بلند کردند. استقرار روابط تولیدی سوسیالیستی، درها را به روی رشد فن‌آوری و مهارت‌های گوناگون اقتصادی و علم و صنعت باز کرد. سود و قانون ارزش در فرماندهی توسعه اقتصادی نبود. دیگر قوه اجبار بازار جهانی سرمایه، جهت‌گیری‌های اقتصاد را تعیین نمی‌کرد. در فرماندهی تولید، سیاست رفع نیازهای توده‌های مردم، نابودی «چهار کلیت»^(۱) و خدمت به پیش روی انقلاب کمونیستی در جهان قرار داشت. به این ترتیب، یک اقتصاد واقعا مستقل تکامل یافت. نه فقط استقلال از امپریالیسم بلکه انترناسیونالیسم پرولتری این اقتصاد را هدایت می‌کرد. زیرا، استقلال از امپریالیسم و انترناسیونالیسم پرولتری دو روی یک سیاست صحیح در کشوری سوسیالیستی

هستند. این اقتصاد مبتنی بر استثمار نیروی کار نبود و در روابط با کشورهای فقیری که از کمک‌های فنی چین سوسیالیستی برخوردار می‌شدند، چین به دنبال آن نبود که با غارت منابع طبیعی آن‌ها یا استثمار نیروی کارشان، ثروت اندوزی کند. چین در دورانی که یک کشور سوسیالیستی بود (۱۹۴۹-۱۹۷۶)، با کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی نیز روابط تجاری داشت. اما این رابطه مبتنی بر اقتصاد خودکفای سوسیالیستی بود و نه تبعیت از تقسیم کار سرمایه‌داری جهانی. این رابطه تجاری یک رابطه اقتصادی سوسیالیستی بود که از «بیرون» با نظام سرمایه‌داری جهانی وارد برخی معاملات می‌شد و نه تنها معنای مرگ و زندگی برای اقتصاد سوسیالیستی چین نداشت بلکه در چارچوب اقتصاد برنامه ریزی شده سوسیالیستی و خودکفایی، قوای مخرب آن مهار می‌شد.

مهمترین وجه اشتراک میان ایران و چین امروز آن است که توده‌های مردم در هر دو کشور نیاز عاجل به یک انقلاب کمونیستی دارند. در مقابل «اتحاد استراتژیک» جمهوری اسلامی و چین امپریالیستی، ما باید یک اتحاد استراتژیک انترناسیونالیستی کمونیستی را برای سرنگون کردن هر دوی این نظام‌های منسوخ و استثمارگر ایجاد کنیم و از هر فرصتی برای تبلیغ و ترویج کمونیسم انقلابی (سنتز نوین) در میان کارگران و زحمتکشان چینی استفاده کنیم و این پیام مائوتسه دون را فراموش نکنیم که گفته بود، «اگر رویونیست‌ها (بورژوازی‌ای که خود را در پشت سوسیالیسم و کمونیسم پنهان کرده است) در چین قدرت را بگیرند، وظیفه کمونیست‌های کشورهای دیگر است که به پرولتاریای چین در انجام یک انقلاب کمونیستی دیگر کمک کنند». رهایی بشریت نیازمند آن است که یک بار دیگر در چین انقلاب کمونیستی شده و سوسیالیسمی به مراتب پیشرفته‌تر و بهتر از گذشته در آن استقرار یابد. سوسیالیسمی از نوع کمونیسم نوین.

پانویس‌ها

(۱) نابودی، تمایزات طبقاتی، نابودی روابط تولیدی استثمارگرانه، نابودی روابط اجتماعی ستمگرانه و نابودی افکاری که به این ستم و استثمار خدمت می‌کرد

ادامه سرسخن ...

نزدیک به چهار میلیارد و چهارصد میلیون نفر را در یک شبکه اقتصادی و سیاسی و نظامی، زیر هژمونی خود سازمان دهد. ایران نیز یکی از مهره‌ها در این نقشه و به طور کلی در رقابت بین‌المللی چین با دیگر قدرت‌های امپریالیستی است. این حرکت کاملاً و به طور زیربنایی از نیازهای یک بلوک سرمایه بزرگ بین‌المللی که پایگاه خانگی‌اش در چین است، بر می‌خیزد. چین منطقه خلیج فارس را «حوزه امنیتی» خود می‌داند و نقشه «راه ابریشم جدید» ناظر بر همین نگاه استراتژیک به روابط قدرت بین‌المللی‌اش می‌باشد.

به این ترتیب می‌بینیم که اهمیت قرارداد ۲۵ ساله، در جایی خارج از حوزه روابط چین و ایران است. به عبارت دیگر اگر در سطح جهان، جابه‌جایی مهمی در توازن قوای میان امپریالیست‌ها در جریان نبود، این قرارداد هیچ هیاهویی بر نمی‌انگیخت. اما پایان ماجرا هنوز نانوشته است و برآمد رویدادهای غیر منتظره می‌توانند نه فقط نقشه «راه ابریشم جدید» بلکه نقشه‌های همه امپریالیست‌ها را برهم زنند. در این میان، آزادی ما در آن است که همراه با اکثریت مردم ایران و منطقه و جهان، انقلاب را سازمان دهیم. تدارک و تسریع یک انقلاب واقعی؛ انقلاب کمونیستی با هدف استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین ایران، می‌تواند کاتالیزور شکل‌گیری اوضاع کیفیتا متفاوتی به ضرر مرتجعین و امپریالیست‌ها و به نفع توده‌های مردم شود. انقلابی که به طور کیفی و یک بار برای همیشه، مختصات صحنه سیاسی ایران و منطقه را برهم زند و مسیر نوین و رهایی بخشی را در مقابل مردم این کشور و منطقه باز کند و به نوبه خود بر روندهای جهانی (حتا اوضاع داخلی چین و آمریکا) تاثیرات تعیین کننده بگذارد. شک نباید کرد که در غیاب چنین انقلابی، نتیجه زورآزمایی‌های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک میان آمریکا و چین، خروجی اوضاع را تعیین خواهد کرد و این خروجی به نفع مردم نخواهد بود.

پانویس‌ها

(۱) نگاه کنید به: کینزر، استیون (۱۳۹۸) همه مردان شاه. شهریار خواجهان. تهران. اختران. چاپ هشتم

Oxford Illustrated History of the British Army (1994) General Editor David Chandler p. 349

(۲)

(۳) در آن زمان اتحاد جماهیر شوروی هنوز تبدیل به یک کشور سرمایه‌داری امپریالیستی نشده بود و این مساله پس از سال ۱۹۵۶ اتفاق افتاد.

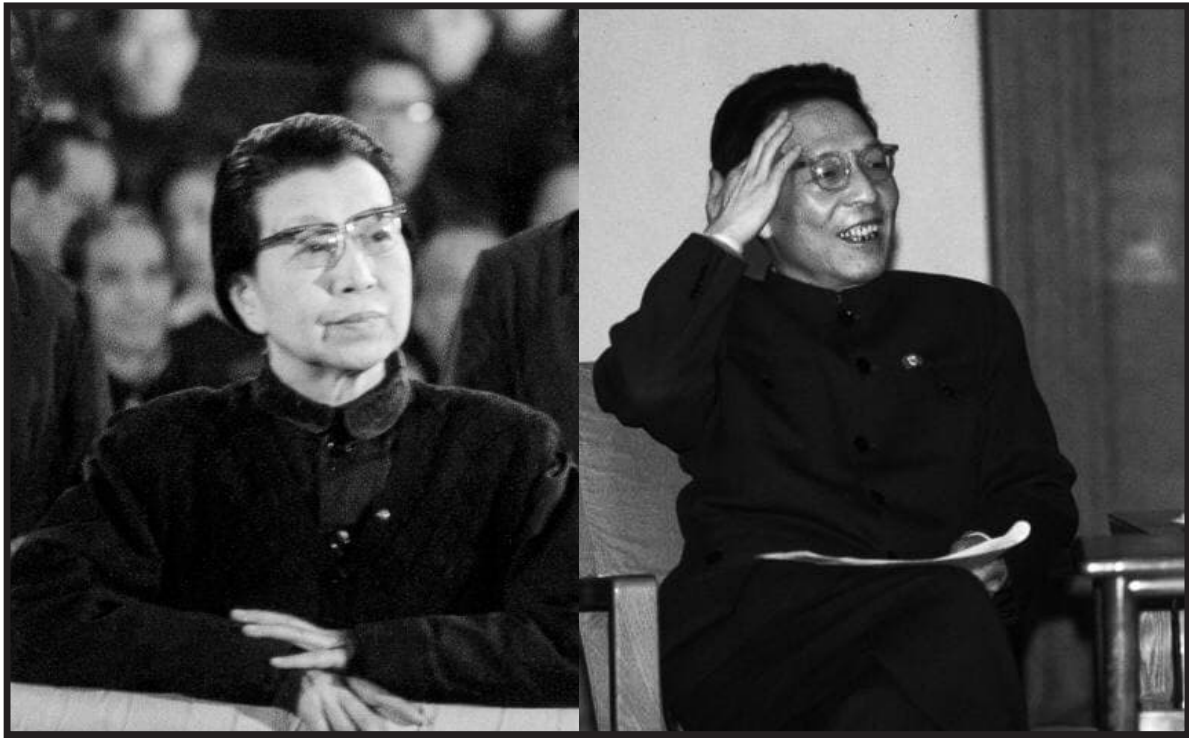
چین چگونه سرمایه‌داری شد؟

صلاح قاضی زاده

با انقلاب کمونیستی اکتبر ۱۹۴۹، قدرت سیاسی پرولتری-سوسیالیستی بر چین حاکم شد. اما مبارزه طبقاتی میان دو طبقه اصلی دوران ما یعنی بورژوازی و پرولتاریا پس از پیروزی انقلاب و استقرار سوسیالیسم در این کشور، تعطیل نشد و کماکان طبقات استثمارگر به اشکال مختلف در کمین بودند تا انقلاب را به شکست کشانده و روابط پوسیده گذشته را احیا کنند. بخش مهمی از بقایای بورژوازی بروکرات و فئودال‌ها به تایوان رفته و در قالب حزب گومیندان^(۱) (حزب ناسیونالیست چین) به رهبری چیان کایشک (Chiang Kai-shek) همواره دولت نوپای سوسیالیستی چین را تهدید می‌کردند. آنها تحت حمایت و کمک‌های امپریالیست‌های غربی، به ویژه آمریکا بودند و در سایه همین حمایت‌ها تا سال ۱۹۷۱ کرسی جمهوری خلق چین در سازمان ملل متحد را اشغال کردند. بخشی از فئودال‌ها و بورژوازی چین هم در داخل کشور باقی مانده و اگر چه اهرم‌های قدرت سیاسی و اقتصادی‌شان را از دست داده بودند، اما در صدد بازگشت به قدرت بودند. علاوه بر این، چنانکه لنین گفت بقایای روابط کالایی و طبقاتی پیشین به دو شکل دیگر هم تا مدت‌ها در تار و پود جامعه سوسیالیستی تنیده است و به حیاتش ادامه می‌دهند: نخست مالکیت‌های خرد که یک شبه و در کوتاه مدت قابل ریشه‌کن‌سازی نبودند و دوم نیروی عادت به اخلاقیات و ایدئولوژی جهان کهنه که کماکان در میان اقشار مختلف جامعه به اشکال گوناگون خرده‌بورژوازی، پدرسالارانه، فرصت‌طلبانه، مذهبی، ناسیونالیستی، فردمحورانه، منفعت‌طلبانه و غیره موجود بودند.

اما چنانکه که مائو گفت معضل سوسیالیسم فراتر از این‌ها بود. سوسیالیسم نظامی است که از سرمایه‌داری گسست کرده اما هنوز به کمونیسم نرسیده است. در شرایطی که هنوز آثار جامعه کهنه برجای مانده و جهان در احاطه نظام سرمایه‌داری است، از خاک سوسیالیسم، بورژوازی نوینی تولید می‌شود و مقرهای فرماندهی خود را در خود حزب کمونیست و ارکان دولت سوسیالیستی می‌سازد و از آن جا به اعمال نفوذ در سیاست برای احیای سرمایه‌داری می‌پردازد. هسته مرکزی تکامل مارکسیسم توسط مائوتسه دون در تشخیص این معضل و ارائه راه تغییر آن نهفته بود. تکاملی که بدون درک آن نمی‌توان چرایی و چگونگی شکست سوسیالیسم در اتحاد شوروی و چین و بازگشت سرمایه‌داری به این دو کشور را فهمید. مائو به اتکا به مباحث مارکس و انگلس و لنین درباره ماهیت دوران سوسیالیسم و جمع‌بندی از تجربه شکست سوسیالیسم در اتحاد شوروی بعد از ۱۹۵۶ و احیای سرمایه‌داری در این کشور توسط بورژوازی نوحاسته به رهبری خروشچف و بعدها برژنف و شرکاء، واقعیت فوق را کشف و تئوری «دامه انقلاب، تحت دیکتاتوری پرولتاریا» را استخراج و سنتز کرد و از این نظر، مارکسیسم را تکامل داد.^(۲) او در ۱۹۶۲ نوشت: «جامعه سوسیالیستی یک دوران تاریخی نسبتاً طولانی را در بر می‌گیرد. در دوره تاریخی سوسیالیسم هنوز طبقات، تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی و مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه‌داری و خطر احیای سرمایه‌داری موجود است. ما باید به درستی تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی را درک کرده و حل کنیم... در غیر این صورت یک کشور سوسیالیستی مثل ما به ضد خود تبدیل شده و از بین خواهد رفت و بازگشت سرمایه‌داری در آن صورت خواهد گرفت».

اما این بورژوازی جدید را چه کسانی در چین سوسیالیستی نمایندگی می‌کردند؟ و خط سیاسی و ایدئولوژیک و برنامه آنها برای جامعه دارای چه خصلت طبقاتی بود؟ مائو گفت آنها بورژوا-ناسیونالیست‌هایی بودند که سالها در کنار کمونیست‌ها، سرود انترناسیونال خواندند اما چشم انداز و هدفشان نه کمونیسم و رهایی نوع بشر که یک افق بورژوازی و ناسیونالیستی بود. برای آنها هدف انقلاب عبارت بود از غلبه بر عقب ماندگی چین و پایان دادن به انقیاد آن توسط قدرتهای امپریالیستی. بنابراین به سوسیالیسم و مالکیت جمعی به عنوان کارآمدترین و سریع‌ترین وسیله برای تبدیل چین به یک کشور مدرن و صنعتی روی آوردند. هر چه انقلاب سوسیالیستی بیشتر پیشروی می‌کرد، آنها بیشتر برای تحقق آن در راستای خطوط بورژوازی‌شان، تلاش می‌کردند. افرادی همچون لیو شائوچی (Liu Shaoqi) و دن سیائوپین (Deng Xiaoping) برجسته‌ترین نمایندگان این خط بودند. آنها طرح و اهداف بورژوازی‌شان را نه با شعار «زنده باد سرمایه‌داری و مرگ بر سوسیالیسم و مائو» بلکه به شکل نقشه‌ها، راه‌کارها و ایده‌هایی جلو می‌بردند که به استقرار اصول و روابط مبتنی بر قانون ارزش و سود



چیان چن در دادگاه کودتاچیان

چن چون چیانو در سال‌های انقلاب فرهنگی

در فرماندهی اقتصاد، و لاجرم استقرار مجدد تبعیض‌ها و شکاف‌های اجتماعی و فرهنگی باقی مانده از دوران پیش از انقلاب در جامعه و نهایتاً بازگشت کامل سرمایه‌داری منتهی می‌شد. رهروان راه سرمایه‌داری در این مسیر، بر تضادهای پیچیده و کمبودهای واقعی موجود در جامعه چین تکیه می‌کردند و برای حل آنها راهکاری بورژوازی ارائه می‌دادند. فراموش نکنیم که سوسیالیسم در چین مستقر شده بود؛ یک کشور فقیر و سابقاً تحت سلطه و در محاصره اقتصادی و بین‌المللی و تهدیدات امپریالیست‌های کهنه کار و امپریالیسم تازه از راه رسیده شوروی. راه‌حل‌های بورژوازی رهروان راه سرمایه‌داری، نه تنها در میان بقایای طبقات فرادست جامعه گذشته بلکه در میان اقشاری از توده‌های مردم و کارگران و کشاورزان و زحمتکشان هم به صورت خود به خودی، کشش و طرفدار داشت. مثلاً رویونیست‌ها می‌گفتند «انقلاب بس است! کارگر و روستایی چینی به غذا برای سیر کردن شکمش و هیزم برای گرم کردن خانه‌اش نیاز دارد و نه ادامه انقلاب، پس فقط باید تولید را بالا برد» و اگر چه چین سوسیالیستی، الگوی توسعه پایداری را در پیش گرفت که بسیاری از مشکلات اقتصادی هشتصد میلیون نفر مردم چین را حل کرده بود^(۳) اما هنوز کمبودهای عینی و جدی وجود داشت. از این جهت، مائو و طرفدارانش در رهبری حزب و دولت، هم باید کمبودهای عینی را برطرف می‌کردند و هم مانع از متحد شدن توده‌های مردم با رویونیست‌ها می‌شدند. برای نمونه در مورد همین مثال ذکر شده، مائو در مقابل خط اقتصادی دن سیائوپین، شعار «انقلاب را دریابیم، تولید را بالا ببریم» را جلو گذاشت.^(۴) مائو بر خلاف استالین آنها را نه «جاسوسان دشمن و مستحق اشد مجازات» بلکه رهروان سرمایه‌داری و بورژوازی نخواست‌ای تحلیل می‌کرد که باید در جریان مبارزه طبقاتی مداوم، مانع از غصب قدرت توسط آنها و تغییر ماهیت جامعه سوسیالیستی به سرمایه‌داری شد. به باور او این مبارزه، با اتکا به توده‌های آگاه شده مردم به ماهیت سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی در دوران سوسیالیستی باید صورت بگیرد و اوج این مبارزه میان پرولتاریای در قدرت و بورژوازی نخواست‌ای در کمین، در جریان انقلاب فرهنگی پرولتاریایی چین بعد از سال ۱۹۶۶ صورت گرفت.^(۵)

با وجود مبارزه انقلاب فرهنگی پرولتاریایی علیه رهروان سرمایه‌داری که کمونیست‌ها تحت رهبری مائو و با اتکا به شور و آگاهی صدها میلیون نفر از توده‌های کارگران، روستاییان، روشنفکران و دانشجویان پیش بردند و توانستند بسیاری از مقرهای فرماندهی حزب و دولت را از رویونیست‌ها پس بگیرند، اما بورژوازی جدید و نمایندگان آن در درون حزب، ارتش، دولت و لایه‌های مختلف جامعه نفوذ داشتند و مترصد فرصت بودند. چنین نبود که مائو و جناح چپ در جریان این مبارزه طبقاتی سهمگین، قدرت مطلق و لایزال داشتند. خیر! مهمترین پشتوانه بورژوازی جدید، نظام سرمایه‌داری جهانی بود و یکی از فجایع مهم که به ضرر قدرت پرولتری در چین تمام شد این بود که امپریالیست‌ها توانستند انقلاب‌های بزرگی مانند انقلاب اندونزی را در خون غرق کنند و جنبش‌های بزرگی چون انقلاب ویتنام تحت سلطه خطوط ناسیونالیستی تبدیل به پایگاه‌های جدید سوسیالیسم نشدند. در چین، مبارزه در سطوح گوناگون و در فازهای پیچیده‌ای به پیش می‌رفت.^(۶)

مائو در اکتبر ۱۹۶۸ تأکید کرد: «ما پیروزی عظیمی را کسب کرده‌ایم، اما طبقه شکست خورده هنوز مبارزه خواهد کرد... نمی‌توانیم حتی برای چندین دهه از پیروزی نهایی صحبت کنیم. بنا بر دیدگاهی لنینیستی، پیروزی نهایی در یک کشور، نه تنها تلاش‌های پرولتاریا و توده‌های وسیع خلق در آن کشور را ضروری می‌کند بلکه پیروزی انقلاب جهانی و برانداختن نظام استثمار انسان از انسان را نیز می‌طلبد. بنا بر این صحبت از پیروزی نهایی در کشورمان، خوش‌خیالانه و اشتباه است.»^(۷)

سرانجام بورژوازی نوحاسته چین پس از مرگ مائو، فرصت را برای یورش به انقلاب و به شکست کشاندن سوسیالیسم غنیمت شمرد. آنها مانند هر طبقه دیگری ابتدا در عرصه سیاسی دست به تهاجم زدند و قدرت سیاسی را از دست پرولتاریا و رهبران آن خارج کردند. جناح راست حزب به رهبری نخست وزیر هوا گونگ و با حمایت تعدادی از سران بلند مرتبه حزبی و فرماندهان ارتش در ششم اکتبر ۱۹۷۶ دست به کودتایی درون حزبی در سراسر چین زد. در آغاز چیان چن (Jiang Qing)، چان چون چیائو (Zhang Chunqiao)، وان هونون (Wang Hongwe) و یائو ون یوئان (Yao Wenyuan) از طرفداران اصلی مائو در ستاد فرماندهی انقلاب فرهنگی پرولتاریایی دستگیر شدند. چند ماه پس از این، کودتا زمینه برای بازگشت مجدد دن سیائوپین مهمترین طرفدار سرمایه‌داری شدن چین، به قدرت فراهم شد. در ماه مارس ۱۹۷۸ و با تصویب «قانون اساسی جدید» و «برنامه‌ی اقتصادی جدید» در پنجمین کنگره خلق، چین رسماً و عملاً به یک کشور سرمایه‌داری تبدیل شد.

اما بورژوازی نوحاسته پس از به قدرت رسیدن، آگاه بود که مسخ انقلاب و فرایند تبدیل چین سوسیالیستی به چین بورژوایی را نمی‌تواند به صورت علنی و جهش وار به پیش ببرد. رویونیست‌ها برای خنثی کردن توده‌های طرفدار مائو و انقلاب فرهنگی به جز سرکوب علنی، دستگیر و اعدام آنان، به گل آلود کردن فضا و آشفته کردن افکار عمومی روی آوردند. حرکت تحت نام سوسیالیسم و تظاهر به تبعیت از مائو، کماکان به رویونیست‌های حاکم، وجهه می‌بخشید. حتی در بیانیه پلنوم سوم کمیته مرکزی یازدهم حزب در دسامبر ۱۹۷۸ که از سوی مورخین و اقتصاددانان راست به عنوان «نقطه عطفی در آغاز اصلاحات اقتصادی چین» ستایش می‌شود، هم به تعهد مضاعف بر اندیشه‌های مائو تظاهر می‌شد. به گفته دو تن از معروف‌ترین اقتصاد دانان و مورخین طرفدار چین سرمایه‌داری «با توجه ادای احترام پایدار به مائو در داخل حزب، میان نظامیان و عامه مردم، عدم پذیرش و انکار کامل مائو، مشروعیت دولت پس از مائو را تحت شعاع قرار می‌داد».^(۸)

سرانجام حمله صریح به مائو در اجلاس یازدهمین کمیته مرکزی حزب در جولای ۱۹۸۱ به تصویب رسید. در سند این نشست درباره مائو چنین جمع‌بندی شد که «اقدامات او پیش از انقلاب صحیح بودند، از ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۶ اشتباهات بزرگی را مرتکب شد و از ۶۶ تا ۷۶ به اقدامات فاجعه‌آمیزی دست زد».^(۹) بنا به گفته اقتصاددانان بورژوا، بدون محکوم کردن علنی خط و مشی مائو، آن «اصلاحاتی» که برای برقرار کردن «اقتصاد بازار» در چین ضروری بودند، صورت نمی‌گرفتند. (کوز و نینگ وانگ ص ۶۲) آنها اعتراف می‌کنند «آنچه مائو به عنوان آنتی‌تزی سوسیالیسم سرزنش می‌کرد، رسماً به عنوان ضمیمه و مکمل سوسیالیسم مورد استقبال قرار گرفت».^(همان ۱۱۸) و این بیش از هر چیز بیانگر دست به دست شدن قدرت در چین از پرولتاریا به بورژوازی و استقرار یک دولت دیکتاتوری بورژوایی و روابط سرمایه‌داری در این کشور پس از سال ۱۹۷۶ است. از ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۲ صدها هزار نفر از رهبران، کادرها و مدیران حزبی و دولتی راستگرا و طرفدار سرمایه‌داری که در جریان انقلاب فرهنگی پرولتری از مقام‌های دولتی و حزبی و مدیریتی‌شان بر کنار شده بودند، به قدرت بازگشتند.

طبقه سرمایه‌داری جدید پس از تثبیت قدرتش از آغاز دهه ۱۹۸۰، یک برنامه اقتصادی و اجتماعی برای احیای سرمایه‌داری در این کشور را در دستور کار قرار داد. برنامه‌ای که در مرکز آن متصل کردن مدارهای اقتصاد چین به سرمایه‌داری جهانی و تحت رهبری حزب طبقه بورژوازی که فریبکارانه کماکان خود را «کمونیست» می‌خواند. ورود سرمایه خارجی به جمهوری خلق چین تا سال ۱۹۷۷ ممنوع بود و پس از واژگونی دولت سوسیالیستی و به قدرت رسیدن بورژوازی نوین با کودتای اکتبر سال ۱۹۷۶ بود که به مرور شرکت‌های بزرگ آمریکایی و اروپایی در چین سرمایه‌گذاری کرده و چین را به کارگاه عرق‌ریزان سرمایه‌داری بین‌المللی تبدیل کردند. ریموند لوتا تعیین‌کننده‌ترین عامل توسعه سرمایه‌داری چین را وابستگی اقتصاد این کشور به روند عظیم سرمایه‌گذاری‌های خارجی و ورود به بازارهای کشورهای غربی می‌داند.^(۱۰) اما دو فاکتور دیگر در برهم‌کنش با این عامل، در تبدیل چین به یک قدرت امپریالیستی نقش مهمی داشتند. نخست انسجام اقتصادی و زیرساخت‌های صنعتی، حمل و نقل و نیروی کار تحصیل کرده و آموزش دیده‌ای بود که در دوران سوسیالیسم پرورده شده بودند و بورژوازی نوحاسته آن را در مسیر سرمایه‌داری کردن چین به کار برد. دوم فوق‌استثماری که بورژوازی چین در کارگاه‌های عرق‌ریزان و کارخانه‌ها و معادن و باراندازها بر کارگران و نیروی کار ارزان قیمت این کشور تحمیل کرد. میلتون فریدمن در ۱۹۸۰ توسط مقامات چین به این کشور دعوت شد تا به طور فشرده، یک دوره نظریه‌های قیمت را به

بروکرات‌های چین درس بدهد. (کوز و نینگ وانگ ۷۲)

کشاورزی خصوصی به طور رسمی از ژانویه ۱۹۸۲ در روستاهای چین احیا شد. به گفته ویلیام هینتون مزارع اشتراکی و کمونی سابق قطعه قطعه شدند یا به قول خود روستاییان چینی به «رشته‌های ماکارونی و نخود» تبدیل شدند. شرکت‌های خصوصی کشاورزی بین‌المللی از اواسط دهه ۱۹۹۰ شروع به سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی چین کردند. کمون‌های روستایی خلق و دیگر اشکال تعاونی و جمعی کشاورزی تا سال ۲۰۰۰ به طور کامل از بین رفتند.^(۱۱) ۱۳۰ میلیون روستایی که توان زراعت خصوصی نداشتند، دست از کشاورزی کشیده و در جستجوی کار راهی شهرها شدند تا در بیگاری خانه‌های مناطق صنعتی جنوب چین مشغول شوند. تصویر کوچکی از جهنم هولناکی که بورژوازی امروزی چین دست در دست شرکت‌های خارجی برای این روستاییان به وجود آورده است را در مستند «چین آبی» اثر میکا پلد می‌توان دید.^(۱۱)

در اواخر دهه ۱۹۸۰، چین با نخستین بحران اقتصادی سرمایه‌داری روبرو شد و دولت در سپتامبر ۱۹۸۸ یک برنامه ریاضت اقتصادی اضطراری را شروع کرد تا مانع از افزایش بیشتر تورم شود. حتی بسیاری از اقتصاددانان بورژوا دلایل اقتصادی خیزش میدان تیان آن من (میدان صلح آسمانی) در جولای ۱۹۸۹ را تصمیمات دولت چین برای رواج دادن اقتصاد سرمایه‌داری یا به گفته آنها «اقتصاد بازار آزاد» می‌دانند. (کوز و نینگ وانگ ۲۰۴) پایگاه بخش مرکزی و اصلی طبقه حاکمه چین در دولت است که هسته مرکزی قدرت را تشکیل داده و از طریق حزب حاکم که البته هیچ ربطی به سوسیالیسم و کمونیسم ندارد، حکم می‌راند. آنها فرماندهی ارتش و قوای سرکوبگر دولتی را در دست دارد و وحشیانه از این نیرو علیه توده‌ها استفاده می‌کند. بخش دولتی ۳۵ درصد کل اقتصاد و اهرم‌های کلیدی آن را تحت کنترل خود دارد، سیاست‌های پولی و مالیاتی را تنظیم می‌کند. اما سرمایه‌داری خصوصی در چین بعد از پانزدهمین کنگره سراسری حزب در ۱۹۹۷، رو به گسترش رفت و بسیاری از شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی تبدیل شدند.

چین به مرور به یک قدرت سرمایه‌داری امپریالیستی تبدیل شد و مانند دیگر قدرت‌های امپریالیستی هم به کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی مانند آمریکا و اروپا سرمایه صادر می‌کند و هم در حوزه‌های انرژی، حمل و نقل و منابع زیر زمینی در مناطق مختلف آفریقا، آمریکای لاتین، خاورمیانه و شبه قاره هند و بر مبنای فوق استثمار نیروی کار، به سرمایه‌گذاری می‌پردازد و هم یکی از مراکز سرمایه مالی در نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی است. چین، در رقابت برای بازتقسیم مناطق نفوذ جهان، مانند دیگر امپریالیست‌ها، به ویژه ایالات متحده آمریکا، بی وقفه در حال تقویت زرادخانه‌های تسلیحاتی و اتمی‌اش و حضور نظامی در اقصی نقاط جهان است. چین امروزه دیگر صرفاً یک کشور سرمایه‌داری نیست، بلکه یک کشور سرمایه‌داری جهانی، یک قدرت امپریالیستی است.

پانویس‌ها

- (۱) GUOMIN DANG
- (۲) آواکیان، باب (۱۳۶۶) خدمات فناپذیر مائو تسه دون. اتحادیه کمونیست‌های ایران
- (۳) لوتا، ریموند (۱۳۹۴) تاریخ واقعی کمونیسم. منیر امیری
- (۴) نگاه کنید به: هینتون، ویلیام (۱۳۵۸) نقطه عطف در چین. د. برتاف. تهران. پژواک
- (۵) درباره انقلاب فرهنگی پرولتاریایی چین نگاه کنید به: شورش علیه دنیای کهنه. نشریه حقیقت شماره ۷۶. مرداد ۱۳۹۵
- (۶) در مورد پیچیدگی‌های این مبارزه نگاه کنید به: نبرد انقلاب و ضد انقلاب و شکست سوسیالیسم در چین. نشریه حقیقت ارگان حزب کمونیست ایران (م ل م) شماره ۷۶. آبان ۱۳۹۸
- (۷) حزب کمونیست انقلابی آمریکا (۱۳۶۲) مبارزه طبقاتی در چین. ترجمه هواداران اتحادیه کمونیست‌های ایران. پاکستان. ص ۴
- (۸) کوز، رونالد و نینگ وانگ (۱۳۹۳) چین چگونه سرمایه‌داری شد؟. سید پیمان اسدی. تهران. دنیای اقتصاد. ص ۸۵ و ۸۶

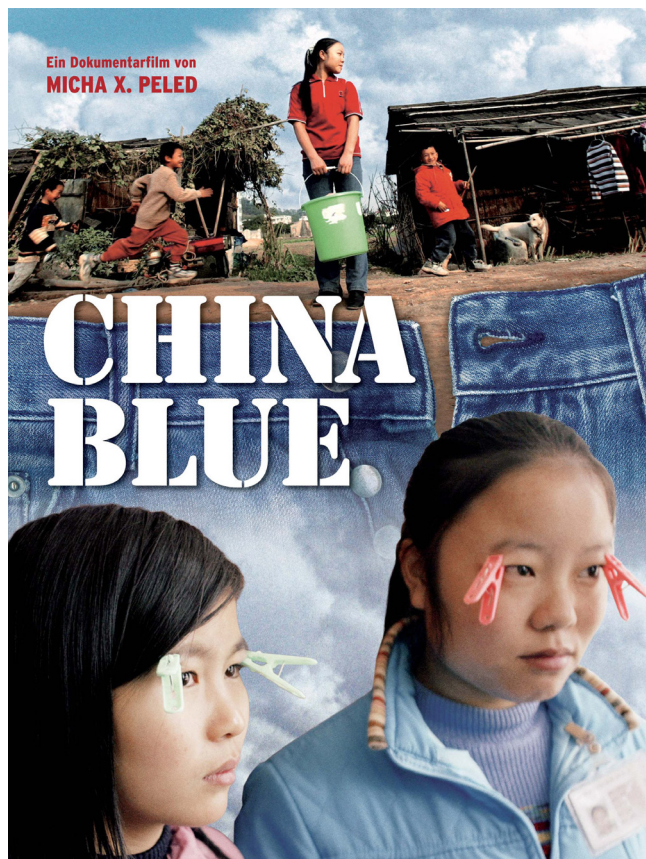
Central Committee of the Communist Party of China, (1981) Resolution on certain questions in the history of our party since the founding of the Peoples Republic of China. (۹) Paiking. Published by the Foreign Languages Press

(۱۰) لوتا، ریموند (۱۳۹۷) از اقتصاد و سیاست. ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م) ص ۲۵

(۱۱) در مورد تحولات کشاورزی در چین سرمایه‌داری بعد از سال ۱۹۷۶ نگاه کنید به:

Hinton, William (1990) The great reversal. The privatization of China 1989-1978. New York. Monthly Review Press.

(۱۲) در مورد این مستند، به مقاله «از این شلوارها رنج می‌چکد» در همین شماره نشریه آتش رجوع کنید.



از این شلوارها خون میچکد

نگاهی به مستند «چین آبی»

حسام سیه سرانی

پروپاگانداى جریان غالب در دستگاه ایدئولوژیک نظام سرمایه‌داری به ما می‌گوید: «سرمایه‌داری پس از مرگ مائو، به ویژه سرمایه‌بخش خصوصی، یک جهش بی‌سابقه و رو به جلو در زندگی مردم چین ایجاد کرد».^(۱) این واقعیت دارد که سوسیالیسم در چین بعد از مرگ مائو تسه دون شکست خورد و چین هر چند نام «سوسیالیسم» و «حزب کمونیست» را نگه داشت، اما در واقعیت و به مرور به یک اقتصاد و جامعه سرمایه‌داری و سپس سرمایه‌داری امپریالیستی تبدیل شد. این هم واقعیت دارد که چین امروز به یک قدرت سرمایه‌داری امپریالیست در جهان تبدیل شده و شاخصهای سرمایه‌دارانه «رشد» اقتصاد آن بالا است و احتمال داده می‌شود که در آینده نزدیک به اقتصاد شماره یک جهان تبدیل شود. اما این

واقعیت ندارد که «سرمایه‌داری باعث رفاه و خوشبختی اکثریت مردم چین شده است». واقعیت این است که چین سرمایه‌داری از ۱۹۷۶ تا به امروز به جهنم هولناکی برای کارگران و زحمتکشان و زنان و روستاییان تبدیل شده است؛ رژیم سرکوبگری که با پیچیده‌ترین تجهیزات امنیتی به سرکوب سیستماتیک مخالفان و شهروندان مشغول است؛ امپریالیسم تازه نفس و حریصی که در تخریب محیط‌زیست دست در دست دیگر رقبای امپریالیستش در ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا، روسیه و ژاپن گذاشته است؛ رژیمی که افزایش ارقام شاخص‌های اقتصادی‌اش را بر کارگاه‌های عرق‌ریزان و بی‌حقوقی مطلق کارگران و کشاورزان چین بنا کرده است. همان کارگران و کشاورزانی که به مدت ۲۷ سال در دوران مائو تسه دون، سوسیالیسم را در چین مستقر کرده و یک دنیای نوین را آفریده بودند.

مستند چین آبی (China Blue) قسمت کوچکی از کارگاه‌های عرق‌ریزان و جهنمی که سرمایه‌داری بعد از سال ۱۹۷۶ تا به امروز در چین بر پا کرده است را به تصویر می‌کشد. فیلم هشتاد و شش دقیقه‌ای که در سال ۲۰۰۵ توسط میکا پلد (Micha Peled) ساخته شد و به بررسی زندگی کارگران یک کارخانه پوشاک دوخت لباس لی در یکی از شهرهای جنوب چین پرداخت. شخصیت مرکزی این مستند دختر ۱۶ ساله‌ای به نام جاسمین است که از روستایی در مرکز چین به شهر شاخی (Shaxi) در نزدیکی بندر کانتون (گوانگژو) رفته و مشغول به کار می‌شود.

فیلم، سکانس‌های مختلفش را با توضیحاتی از آمار، قانون و روابط مختلف اقتصادی در چین شروع می‌کند. در آغاز گفته می‌شود که ۱۳۰ میلیون روستایی از مناطق مرکزی و شمالی چین برای کارگری به بنادر و شهرهای صنعتی جنوب چین مهاجرت کرده‌اند. بزرگترین مهاجرت و کوچ جمعیت انسانی در طول تاریخ بشر. روستاها در چین سوسیالیستی (۱۹۴۹-۱۹۷۶) دستخوش عمیق‌ترین انقلاب اقتصادی و اجتماعی تاریخ روستا در طول تاریخ جهان شدند.^(۲) اراضی کشاورزی فئودال‌های بزرگ میان ۲۰۰ میلیون دهقان فقیر تقسیم شد، انقلاب عظیمی در ابزار تولید صورت گرفت، تعاونی‌های روستایی و بعد مزارع اشتراکی و کمونهای روستایی با حضور و ابتکار توده‌های مردم سازماندهی شدند، چین سوسیالیستی در آغاز دهه ۱۹۷۰ موفق شد مسأله غذا برای یک میلیارد نفر را حل کند و دیگر گرسنگی در این کشور وجود نداشت، کارزارهای بزرگی برای رهایی زنان روستایی صورت گرفت، کمپین‌های وسیعی به ویژه در دوران انقلاب فرهنگی پرولتاریایی (۱۹۶۶-۱۹۷۶) برای کاهش تبعیض میان شهر و روستا به راه افتاد و سطح زندگی روستاییان کیفیتاً افزایش یافت و دسترسی‌شان به امکانات بهداشتی، آموزشی، حمل و نقل و تفریحی به شکل بارزی افزایش یافت.^(۳) اما با احیای سرمایه‌داری در چین، روستاییان و وضعیت روستاها هم دچار یک جهش به عقب هولناک شد. مالکیت خصوصی

و کشاورزی سرمایه‌دارانه در روستاهای چین برقرار شد، زمین‌ها تکه تکه شدند و کشاورزی معیشتی خانواری جایگزین کمون‌ها شد، تجزیه دهقانی صورت گرفت و اکثریت دهقانانی که به شکل خانوار بر زمین‌شان کار می‌کردند به مگاک فقر سقوط کردند، تخصیص بودجه، امکانات رفاهی و منابع اقتصادی بر اساس قانون ارزش و سود در کلان شهرها و مناطق جنوبی چین متمرکز شد. فقر، فلاکت و بیکاری بار دیگر به سراغ روستاییان چین آمد و آنها لاجرم به شهرهای بزرگ و حاشیه‌ها روانه شدند. شاید عنوان فیلم میکا پلد عامدانه یادآور همین دو دوره باشد. چرا که «چین آبی» ناخودآگاه تداعی کننده کتاب «چین سرخ» ادگار اسنو روزنامه‌نگار آمریکایی-سوئسی باشد که گزارش مستند و جامعی از زندگی مردم در چین سوسیالیستی در دهه ۱۹۶۰ بود.^(۴) تفاوت دو چین تصویر شده در کتاب اسنو و فیلم پلد، تفاوت دو دنیای بنیادا متفاوت سوسیالیسم و سرمایه‌داری است.

این قشر از کارگران چین اصلی‌ترین گروه کارگران کم درآمد جهان و عمده‌ترین تولیدکنندگان پوشاک و کالاهای مصرفی کشورهای غربی هستند. سنگ بنای رشد و توسعه سرمایه‌داری در چین و تبدیل آن به بهشت سرمایه‌داران داخلی و خارجی، کمپانی‌ها و سرمایه‌داران مالی جهان، به وجود آمدن لشکر عظیم نیروی کار ارزان بود. بهای لباس‌های ارزان، اسباب‌بازی و سایر وسایل ارزان در فروشگاه‌های اروپا و آمریکا را صدها میلیون کارگر در چین، ویتنام، کامبوج، سریلانکا، بنگلادش و دیگر کشورهای جهان سوم می‌پردازند. زن کارگر دیگری در مقابل دوربین می‌گوید حقوق ماهیانه وی ۳۰۰ یوان (معادل ۳۶ دلار) است. جاسمین هم برای گرفتن نخ‌های اضافی لباس‌ها ساعتی ۱ یوان (۱۲ سنت) دریافت می‌کند. این درحالی است که طی همین فیلم رئیس کارخانه می‌گوید که از قراردادی با یک شرکت انگلیسی، چهل هزار دلار سود به جیب زده است و سرمایه‌داران آمریکایی و اروپایی چند برابر این رقم را از هر قرارداد منتفع می‌شوند.

پیش از ورود دوربین میکا پلد به کارخانه، بخش کوتاهی از یک تیزر تبلیغاتی شرکت پخش می‌شود که زن جوانی می‌گوید «ما به موقع لباس‌های خود را تحویل می‌دهیم، حتی اگر کارگران مان شب‌ها نخوابند!» و بقیه فیلم تشریح این کابوس و وضعیت کار و زندگی جاسمین و دیگر کارگران کارخانه «لی فنگ» (Lifeng) است. آنها هفت روز هفته را کار می‌کنند از ۸ صبح تا ۷ شب با اضافه‌کاری‌های اجباری که معمولا تا ساعت ۳ صبح طول می‌کشند. در این مستند معنای واژه معروف «گولاولوسی» را می‌فهمیم. واژه‌ای که کارگران چین برای بیان «کار تا حد مرگ» ابداع کرده‌اند. در قسمتی از فیلم، جاسمین و همکارانش برای تمام کردن به موقع سفارش‌های یک شرکت کانادایی، ۲۳ ساعت در روز و به مدت ۳ روز پشت سر هم کار می‌کنند. او می‌گوید برای بیدار ماندن به رویابافی و خیال‌پردازی می‌پردازد. دو کارگر دیگر می‌گویند برای بیدار ماندن، گیره‌های بند رخت را به پلک‌های شان می‌زدند تا کار را تمام کنند. شرط استخدام، تن دادن به اضافه‌کاری‌های شبانه است.

در طول فیلم متوجه می‌شویم که جاسمین و کارگران اکثر کارخانه‌های شهر شاخی، حداقل دستمزد مصوب دولتی را دریافت نمی‌کنند و شرایط کار، از جمله ساعات کار و اضافه‌کاری‌ها، بر اساس قوانین کاری مصوب دولت چین هم نیست. زن کارگر دیگری می‌گوید در حالی که حقوق واقعی دریافتی او ۳۶ دلار در ماه بود، اما باید برگه‌ای را امضا می‌کرد که در آن حقوق وی را ۹۷ دلار نوشته بودند. بنابر این می‌بینیم که در «معجزه سرمایه بخش خصوصی» چین، سودآوری و بقای واحدهای تولیدی، چگونه بر فوق استثمار نیروی کار و بی‌حقوقی مطلق آنها بنا شده است. این واقعیت را کارگردان با چنین جمله‌ای در فیلمش هم آورده است که «در چین کارخانه‌ای که کارگرانش به قدر کافی استراحت کنند و حقوق کافی بگیرند، نمی‌تواند با بقیه رقابت کند». سرمایه‌داران برای کاهش قیمت تولیدشان، برای رقابت با دیگر واحدهای سرمایه‌داری، برای جذب مشتریانی از اروپا و آمریکای شمالی، مدام نرخ استثمار کارگرانشان را افزایش می‌دهند و از دستمزد آنها می‌زنند. رئیس کارخانه لی فنگ در جایی از فیلم خطاب به سرمایه‌گذاران کانادایی می‌گوید «اینجا نیروی کار بسیار ارزان است» و وقتی قیمت پیشنهادی برای تولید هر کت و شلوار لی را به مشتری انگلیسی اش ۴ دلار اعلام می‌کند، سرمایه‌دار انگلیسی حداکثر رضایت را از این قیمت دارد و قرارداد منعقد می‌شود. بهای سود کلان دو سرمایه‌دار را، صدها میلیون جاسمین در چین و چند میلیارد کارگر در سراسر جهان با گرسنگی، بی‌خوابی، کار طاقت‌فرسا و نابودی تن و روان و زندگی‌شان می‌پردازند. حق با مارکس بود که گفت «سرمایه از بدو تولد، خون و کثافت از سرتاپای هیکلش می‌چکد». کارگران برای هر دقیقه تأخیر در کشیدن کارت ورود به محیط کار، جریمه می‌شوند و برای حل مشکل متعهد بودن به قوانین کار هم هر کارگر دو کارت ورود و خروج دارد که یکی را خودش می‌کشد و یک کارت جعلی را مأمورین امنیتی دربانی کارخانه می‌کشند که ساعت غیر واقعی ورود و خروج را در دستگاه‌ها ثبت می‌کنند تا تعهد کارخانه به «قانون کار»

را به ثبت برسانند! کارگر دیگری می‌گوید که آنها به طور متوسط ۴ ساعت در شبانه روز می‌خوابند و بعضی وقت‌ها فقط ۲ ساعت! کارت‌های جعلی در «بهشت سرمایه‌داری چین» رایجند و زن جوان دیگری که فقط ۱۴ سال سن دارد می‌گوید اکثر روستاییان آنها در همین سن دنبال کار به شهرها می‌روند و برای حل مشکل «کودک کار»، کارت‌های هویت جعلی دارند که آنها را ۱۶ ساله نشان می‌دهند.

جاسمین و سایر کارگران زن در خوابگاه‌های شرکت زندگی می‌کنند که پول غذای روزانه از حقوق شان کم می‌شود و شرایط بهداشتی خوابگاه‌ها بسیار دشوار است. به عنوان مثال آنها از همان آب لوله‌کشی توالت استفاده می‌کنند. در سال فقط یک بار هنگام جشن سال جدید چینی به مدت ۶ روز حق مرخصی دارند. فشار کار در ساعت تولید بسیار بالا است. زن کارگری می‌گوید آنها طی یک شیفت کاری ۱۲ ساعته فقط دو بار حق رفتن به دستشویی را داشتند، آن هم با اجازه سرکارگر. سرکارگرهای بدخلق و سختگیر مدام در محیط کارگاه‌های تولیدی کارخانه لی فنگ راه می‌روند و بر جزئیات کار کارگران نظارت می‌کنند و به آنها هشدار می‌دهند که آرام کار نکنند! حقوق ماه اول هر کارگر نزد شرکت می‌ماند تا کارگر فرار نکند و محیط کارش را ترک نکند. او همیشه یک ماه حقوق از کارخانه طلبکار است و حقوقها معمولا دیر واریز می‌شود. حقوق‌های معوقه به عنوان سرمایه قابل توجهی در دست رئیس کارخانه می‌ماند که از آن جهت یک دورپیمایی دیگر سرمایه و استخراج سود استفاده می‌کند.

اما رئیس کارخانه یا به قول اقتصاددانان لیبرال و نظریه‌پردازان «اقتصاد آزاد» یکی از «کارآفرینان بخش خصوصی معجزه چینی» کیست؟ او قبلا رئیس پلیس شهر شاخی بوده است که به قول خودش «بیست سال پیش با دوچرخه سر کار می‌رفت» و حالا کارخانه‌ای با نیروی کار ۷۰۰ نفری دارد که تنها در یک معامله، چهل هزار دلار سود می‌کند! او از دن سیائوپین به عنوان «رهبر ما» و معمار «ساختن یک جامعه مرفه» یاد می‌کند و دوربین روی بیلورد تبلیغات شهری می‌رود که عکس بزرگی از دن و جمله از او را ثبت کرده است. دن سیائوپین همان رویونیست کهنه کاری که با همدستی دیگر رهروان سرمایه در حزب کمونیست، دست به کودتای اکتبر ۱۹۷۶ زدند، انقلاب چین و سوسیالیسم در این کشور را به شکست کشاندند و بعد با کمک آمریکایی‌ها، چین را به «بهشت سرمایه‌داران» و جهنم صدها میلیون کارگر و روستایی تبدیل کردند.

رئیس کارخانه لی فنگ با رؤسای پلیس شهر شاخی دوست است و از این مساله برای سرکوب اعتراضات کارگری استفاده می‌کند. در جایی از فیلم وقتی جاسمین به همکارش می‌گوید «در مدرسه در مورد قوانین کار چیزی خواندم و می‌توانیم اعتصاب کنیم»، دوست جاسمین به او می‌گوید «رئیس پلیس شهر، دوست رئیس کارخانه ما است و فایده‌ای ندارد. آنها اگر از کار زیاد بمیرند هم برای هیچکس مهم نیست». همچنانکه مرد کارگر دیگری می‌گوید او با مصاحبه‌اش با دوربین پلد، «قوانین امنیت ملی چین» را نقض کرده است. او معتقد است شرکت‌های غربی اصلا زندگی و وضعیت کارگران چینی برایشان مهم نیست و فقط به فکر کیفیت کالاها، قیمت پایین‌تر و سود خود هستند. اعتصابات کارگری در چین سرمایه‌داری ممنوع است و این خود نمونه‌ای است از اینکه چرا بعد از کودتای سال ۱۹۷۶ دیگر قدرت نه در دست طبقه کارگر که در دست سرمایه‌داران است. در چین سوسیالیستی (۱۹۴۹-۱۹۷۶) کارگران نه تنها حق اعتصاب و اعتراض و بحث و جدل علنی علیه مدیران کارخانه که حق عزل و خلع آنها را داشتند.

رئیس کارخانه که از جامعه «مردم سالار و برابر» چین امروز می‌گوید، نظرش درباره کارگران مهاجر از روستاها را اینچنین بیان می‌کند که: «اون کشاورزها بیست سال از دنیا عقب مانده‌اند و بی سواد و بی کیفیت‌اند. نمیتونی بهشون تمدن و اخلاق آموزش بدی و فراتر از ظرفیت و حدشان است!» او می‌گوید جهت ترغیب کارگران به کار مضاعف، با شعار نویسی روی دیوارهای کارخانه، راهروها و حتی آسایشگاه قصد «تغییر افکار» آنها را دارد. آقای رئیس می‌گوید: «مغز کارگران را با شعار نویسی‌ها شکل می‌دهیم همانطور که مسیح مغز آدم‌ها را شکل می‌داد». طی فیلم شعاریایی از این دست روی دیوارها دیده می‌شود که «اگر امروز سخت کار نکنی، فردا مجبور می‌شوی سخت دنبال کار بگردی»، «همیشه اولویت با مشتری است»، «سر وقت باش، تابع قوانین کارخانه باش، مطیع سرکارگر باش». رویونیست‌ها این سنت تغییر فکر مردم از طریق شعار نویسی را از چین سوسیالیستی و مشخصا سال‌های پرخروش و شکوهمند انقلاب فرهنگی پرولتاریایی غصب کرده‌اند و با واژگون کردن محتواش، از آن برای استثمار مضاعف و کسب سود استفاده می‌کنند. روزنامه دیواری‌ها و شعارنویسی‌های دیواری دوران انقلاب فرهنگی چنین مضامین و مفاهیمی را در بین مردم تبلیغ می‌کردند: «به خلق خدمت کنیم»، «تولید را بالا ببریم، انقلاب را دریابیم»، «جرأت اندیشیدن داشته باش، جرأت اعتراض کردن داشته باش،



جاده ابریشم جدید، سرمایه‌داری چین را جهانگیر می‌کند

ستاره مه‌ری

آنتونی مورس (Anthony Morse) مستند ساز سنگاپوری در سال ۲۰۱۷ چند فیلم مستند در مورد پروژه عظیم «جاده ابریشم جدید» (ابتکار کمر بند - راه) و نفوذی که چین امپریالیستی از طریق زیرساخت‌های مواصلاتی، اقتصادی و فرهنگی در مناطق مختلف از جمله خاورمیانه ایجاد کرده است، تهیه کرد.^(۱) پروژه جاده ابریشم جدید که ۶۵ کشور و ۴ میلیارد و ۴۰۰ صد میلیون نفر یعنی شصت درصد جمعیت جهان را به هم متصل خواهد کرد، در سال ۲۰۱۳ توسط شی جی پین (Xi Jinping)، رئیس‌جمهور فعلی چین شروع شد. آنتونی مورس می‌گوید «این نقشه‌ای است که اقتصاد خاورمیانه از جمله ساختار سوخت فسیلی آن را تجدید سازماندهی خواهد کرد».

در میان کشورهای عربی، مصر اهمیت خاصی برای چین دارد. چین در حال ساختن ریل‌های سرعت بالا و پارک‌های صنعتی و هم‌چنین یک پایتخت جدید برای مصر است. در چند سال اخیر، ورود سرمایه خارجی چینی به مصر بیش از سرمایه‌های کشورهای غربی بوده و بزرگترین کمپانی‌های سرمایه‌گذاری صنعتی متعلق به چین هستند.

چین فقط نفت و گاز از خاورمیانه وارد نمی‌کند. بلکه در حال خرید کمپانی‌های نفتی است و طبق مستندات این فیلم، تاکنون بخشی از شرکت آرامکوی عربستان سعودی و شرکت ملی نفت ایران را خریده است. روابط اقتصادی با ایران به طور نجومی رشد خواهد کرد که شامل موارد زیر است: ۱- سرمایه‌گذاری مالی (فینانس)^(۲) پروژه‌های زیرسازای راه آهن، ۲- همکاری در مورد انرژی هسته‌ای، ۳- سرمایه‌گذاری در پروژه‌های «بالا دستی» و «پایین دستی» در نفت و گاز،^(۳) ۴- تقویت همکاری در عملیات معدن و ۵- تقویت همکاری در زمینه سوخت فسیلی و انرژی تجدید پذیر، حمل و نقل، ریل گذاری، توسعه بنادر، صنایع، بازرگانی و خدمات.

بنا به گفته این فیلم «متروی تهران از صفر با سرمایه چینی و مهندسی چینی ساخته شده است». و بازار تلفن‌های هوشمند هوئوای (Huawei) و زی تی ای (ZTE) پر رونق است. اینار تانگن (EinarTangen) یک تحلیل‌گر اقتصادی-سیاسی نزدیک به دولت چین، در مصاحبه با آنتونی مورس تاکید می‌کند که عملیات این دو شرکت دولتی چینی، صرفاً فروش گوشی‌های هوشمند نیست، بلکه ساختن ستون فقرات زیرساخت اینترنتی اقتصاد جدید در ایران است. این عملیات محدود به شبکه اینترنتی نمی‌شود بلکه شامل سیستم بانکی و تجارت الکترونیکی و غیره نیز هست.

مجید حریری رئیس «اتاق بازرگانی چین و ایران» در مصاحبه با آنتونی مورس می‌گوید اکثر یک صد کمپانی بزرگ چینی که در ایران فعال هستند، با دولت ایران یا شرکت‌های شبه دولتی که زیر چادر دولت ایران هستند کار می‌کنند و

درگیر در ساختن راه آهن و مترو و سد، استخراج نفت و گاز و ساختن پتروشیمی‌ها و پالایشگاه‌ها هستند. به گفته وی، در سال ۲۰۱۷ میان ایران و چین چهل میلیارد دلار مبادله اقتصادی صورت گرفت که کمتر از بیست درصد آن با بخش خصوصی بوده است. چینی‌ها در میدان نفت و گاز آزادگان با شرکت ملی نفت ایران شریک‌اند. صدها متخصص و کارگر چینی و ایرانی تحت مدیریت شرکت نفت چینی و شرکت ملی نفت ایران کار می‌کنند.

پروژه «جاده ابریشم جدید» صرفاً نفوذ و قدرت سخت اقتصادی و لجستیک نیست. بلکه شامل نفوذ و گسترش فرهنگی و «قدرت نرم» آن نیز می‌شود. سالانه به هزاران نفر از کشورهای خاورمیانه بورسیه تحصیل در دانشگاه‌های چین داده می‌شود؛ در سراسر خاورمیانه، انیستیتوهای کنفسیوس در حال رشد و گسترش‌اند. آنتونی مورس آن‌ها را به «انیستیتو گونه» آلمان و شاخه فرهنگی کنسول بریتانیا در هر کشور تشبیه می‌کند. هدف اصلی انیستیتوی کنفسیوس، معرفی جاده ابریشم جدید به مردم کشورهای مختلف است! بنا به گفته این مستند تا سال ۲۰۱۷ شمار انیستیتوی کنفسیوس در صد و بیست کشور جهان، در سطح دانشگاهی به پانصد و در سطح دبیرستانی به هزاران می‌رسید. در تهران، این انیستیتو بخشی از دانشگاه تهران با مدیریت امین بذرافشان است که کلاس‌های فشرده آموزش زبان ماندارین برگزار می‌کند. کلاس‌های رقص ووشوی چینی هم در تهران در میان زنان علاقمندان بسیار دارد.

در پروژه کمر بند راه، هر منطقه از جهان به یکی از ایالت‌های چین متصل می‌شود. به طور مثال، آلمان به منطقه صنعتی چانکینگ در ساحل رودخانه زرد متصل شده و خطوط ریلی و آبی این استان را به شهر دوئیسبورگ در آلمان متصل می‌کند. استان خودمختار نینگشیا (Ningxia) که محل زندگی ملت مسلمان هوئی است،^(۴) مقر فرماندهی سرمایه‌داران چینی در رابطه با خاورمیانه است. این استان، چهارصد مسجد دارد و با هزینه دولت چین تاکنون هفت هزار «امام» تولید کرده است. نینگشیا از طریق نمایشگاه‌های سالانه سرمایه‌داران ایران و عربستان و اسرائیل و مصر و غیره را زیر یک سقف گرد می‌آورد تا در غرفه‌های مختلف کالاهای خود را عرضه کرده و با یکدیگر و سرمایه‌داران چین وارد معامله شوند. طبق آمار این مستند، تعداد کمپانی‌های چینی-عربی آنقدر زیاد است که قابل شمارش نیست. فقط در یک مورد در نینگشیا، سرمایه‌داران چینی با کشورهای عربی مبلغ نود میلیارد دلار قرارداد بستند.

شهر دیگری که مورد علاقه سرمایه‌داران خاورمیانه است، اویبی وو (Yiwu) است. به گفته خبرگزاری ایرنا، شهر اویبی وو «بهشت بازرگانان و تجار ایران» است.^(۵) بزرگترین شهر فروشگاهی جهان که هر نوع کالایی را با هر قیمت و کیفیتی می‌توان سفارش داد. این شهر، کسبه خرد و دست فروش‌های جهان سوم و مارکت‌های خنزرپنزر در هر کشور را تامین می‌کند و از طریق واسطه‌هایی که بومی هر کشور هستند این شبکه را سازمان می‌دهد و کسبه کوچک چینی را به بازار جهانی وصل می‌کند. در حال حاضر ۷۵ هزار شرکت از جمله ۶۸۰۰ شرکت خارجی در این شهر فعال هستند و سالانه حدود یک میلیون تن کالا توسط ۸۰۰ هزار کانتینر به ۲۱۹ کشور و منطقه دنیا صادر می‌شود. بیش از ۱۳ هزار بازرگان خارجی از بیش از صد کشور مختلف در این شهر مقیم هستند. اهمیت تجاری ایران باعث راه اندازی خط آهن «اویبی وو-تهران» برای انتقال کالاهای بازرگانی ایران شده است. یک تاجر ایرانی مقیم شهر اویبی وو در جواب به سوال آنتونی مورس که «مگر نمی‌توانید این روسری‌ها را در ایران تولید کنید؟» می‌گوید: «در چین، ماشین‌آلات مناسب وجود دارد و کارگر ارزان است.»

این شهر در ماه مه ۲۰۱۴ نزدیک به ۷۷ میلیون دلار دکوراسیون پلاستیکی به شکل میوه و بستنی و درخت صادر کرد و صادرات جواهرات بدیلی آن در یک ماه به ۳۶ میلیون دلار رسید.

پانویس‌ها

Iran Deal and China. China's Middle East Strategy. The New Silk Road. World Trade War. Published on March 2021 29, Moconomy
the New Silk Road. China and the ME. Egypt and Iran. The Arab Connection. Published Dec 2020 8

(۲) در این جا منظور از «فینانس» تأمین مالی یا وام دادن به ایران برای اجرای پروژه‌های چین در ساختن راه آهن است

(۳) «بالا دستی» (Upstream) استخراج نفت و گاز و «پایین دستی» (Downstream) به معنای انتقال، ساختن پالایشگاه‌ها و مجتمع‌های پتروشیمی است.

(۴) تاریخ این منطقه خودمختار مسلمان نشین به سال‌های ۱۳۰۰ بر میگردد که پادشاه چین با کمک لشکر عباسیان موقعیت خود را مستحکم کرد و پس از آن اعراب در آن سکنا گزیدند و قوم مسلمانی را تشکیل دادند.

(۵) ایوو چین بهشت تجار و بازرگانان ایرانی. وبسایت ایرنا. ۲ آبان ۱۳۹۷



چین سوسیالیستی آنچنان که یک آمریکایی دید

نگاهی به کتاب «چین سرخ» اثر ادگار اسنو

نام کتاب: چین سرخ / نویسنده: ادگار اسنو / ترجمه: سیف غفاری / محل چاپ: تهران / ناشر: امیر کبیر / سال چاپ: ۱۳۵۱ / تعداد صفحات: ۴۵۱

کاوه اردلان

یکی از معتبرترین گزارشاتی که از چین سوسیالیستی به زبان انگلیسی منتشر شد و میلیونها نفر در سراسر جهان را با واقعیت چین دوران مائو تسه دون آشنا کرد، کتاب چین سرخ به قلم روزنامه‌نگار سرشناس آمریکایی-سوئیس ادگار اسنو (۱۹۰۵-۱۹۷۲) بود. کتاب نخستین بار در سال ۱۹۶۱ منتشر شد^(۱) و بارها تجدید چاپ شده و به زبانهای مختلف در سراسر جهان ترجمه شد. چاپ اول نسخه فارسی آن در ۱۳۵۱ توسط انتشارات امیر کبیر و با ترجمه سیف غفاری صورت گرفت و بعدها چندین بار تجدید چاپ شد.

اسنو اولین روزنامه‌نگار غربی بود که پیش از پیروزی انقلاب کمونیستی سال ۱۹۴۹ به چین سفر کرد، با بسیاری از رهبران حزب کمونیست چین از جمله مائو دیدار و گفتگو کرد و تاریخ این حزب و «راهپیمایی طولانی» ارتش سرخ را در قالب کتابی به نام «ستاره سرخ بر فراز چین»^(۲) را در ۱۹۳۶ نوشت و به چاپ رساند که باعث شهرت جهانی وی شد. اسنو سالها در چین زندگی و سفر کرد، زبان چینی آموخت و منابع بسیاری را درباره زندگی مردم، حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی در چین خواند و بررسی کرد. سفر دوم او به چین در سال ۱۹۶۰ صورت گرفت و حاصل مشاهدات، مطالعات و یادداشت‌هایش در این سفر به نگارش کتاب چین سرخ منجر شد.

ادگار اسنو نه کمونیست بود، نه چپگرا و نه حتی هوادار سرسخت چین سوسیالیستی. کما اینکه در مقدمه کتابش از حکومت چین سوسیالیستی به عنوان «دولت مستبد» نام میبرد. اما روزنامه‌نگار حقیقت‌جو و منصفی بود که نگاه و قلمش را از پروپاگاندای ضد کمونیستی حاکم بر دولت ایالات متحده آمریکا و رسانه‌های جریان غالب در غرب به دور نگاه داشت و فقط واقعیت را مستند و مکتوب کرد. بنا بر این آنچه در این کتاب می‌خوانیم، صرفاً مشاهدات او است از بخشی از واقعیت زندگی مردم، دولت و جامعه سوسیالیستی چین در دوران مائو. مائو تسه دون بعد از مرگ ادگار اسنو در ۱۹۷۲ وی را «دوست مردم چین» خواند. البته اسنو تاوان این دوستی را پرداخت و در دوران تفتیش عقاید ضد کمونیستی موسوم به «مک کارتیسم» در آمریکای پس از جنگ جهانی دوم، به جرم نوشتن کتاب‌هایش درباره چین و ارتباط دوستانه با رهبران جمهوری خلق چین، مورد سوزن و فشارهای اف.بی.آی قرار گرفت و در ۱۹۵۹ به تبعید تن داده و به سوئیس رفت و تا پایان زندگی در همان جا ماند.

کتاب چین سرخ بر اساس موضوعات مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه چین بعد از انقلاب و تحولات سیاسی و اجتماعی مانند صنعتی‌شدن، جنبش «بگذار یکصد گل بشکفت»^(۳)، فرهنگ و هنر و ادبیات، آموزش و پرورش، تحصیلات دانشگاهی، سیاست خارجی چین در قبال آمریکا، شوروی، ژاپن و انقلاب ویتنام، آزادی‌های سیاسی، ساختار حزب

کمونیست، ارتش، نظام حقوقی و قضایی، زندگی مردم و کار و تفریح نوشته شده است. اسنو همچنین برای نوشتن کتابش به شهرها و مناطق جغرافیایی مختلفی از جمله پکن، شانگهای، مغولستان، منچوری، ینان و غیره سفر کرد.

دیگر ویژگی منحصر به فرد کتاب اسنو در این است که او جزو معدود روزنامه‌نگاران غربی بود که پیش و پس از انقلاب سال ۱۹۴۹، فرصت سفر در مناطق مختلف چین را پیدا کرد و در چین سرخ جابه‌جا به مقایسه وضعیت شهرها و مردم قبل و بعد از انقلاب کمونیستی پرداخت. اسنو به وضوح از بهبود کیفی عظیم و جهشهای فوق‌العاده در وضعیت معیشت و زندگی و فرهنگ و آزادی‌های مردم چین پس از روی کار آمدن دولت سوسیالیستی نوشت. به عنوان مثال در مورد وضعیت زندگی کودکان و خانواده‌هایشان در این دو دوره می‌نویسد: «به خاطر دارم [پیش از انقلاب کمونیستی] در مناطقی مثل شمال غربی که خشکسالی بیداد می‌کرد، فروش آشکار میلیون‌ها دختر و پسر فلک‌زده، تجارت پر رونقی بود» (۶۳) و «یک چیز را می‌توان با قاطعیت گفت و آن اینکه در حال حاضر هیچ کودکی در چین، برده و غلام و اسیر نیست. در صورتی که قبل از جنگ، کودکان را به صاحبان معادن، مغازه داران و صاحبخانه‌ها و فاحشه‌خانه‌ها می‌فروختند» (۲۲۷).

اسنو در طول سفرش با مردم چین صحبت کرد و درباره شرایط زندگی و تفکرات و باورهای آنها سوال پرسید. از کارگران، کشاورزان واحدهای اشتراکی و تعاونی، دانشجویان، زندانیان، کادرهای حزب، نظامیان، از بچه‌ها و مردان و زنانی از اقشار و مناطق و مشاغل مختلف. به عنوان نمونه اسنو در پکن با مرد ۵۰ ساله‌ای که دوچرخه مسافربری داشت صحبت کرده و مکالمه‌شان را به این شکل مکتوب کرده است که: «از او پرسیدم زندگی‌اش چگونه می‌گذرد؟ جواب داد: در قدیم مردی مثل من نمی‌توانست خانواده‌ای تشکیل دهد. ولی امروز من زن دارم که در کارخانه کار می‌کند و روزی چند یوان مزد می‌گیرد. دخترم در پرورشگاه کار می‌کند. آن وقت‌ها کی صحبت از پرورشگاه بود؟» (۴۲).

در مورد دیگری درباره جو فرهنگی و آموزشی حاکم بر مدارس، دانشگاه‌های چین می‌گوید: «شعارهایی که به دیوارهای کلاس نصب شده بود، توجه مرا جلب کرد: "جرأت فکر کردن داشته باشید"، "جرأت عمل کردن داشته باشید"، "جرأت ابداع داشته باشید". دانش آموزان ۹ ساله به بالا وظیفه داشتند روزانه دست کم دو ساعت در عملیات اجرایی در کارگاه‌های موسسات کار کنند ولی خیلی‌ها داوطلبانه ساعات بیشتری را در این کارگاه‌ها کارآموزی می‌کردند» (۳۲۰) بنا بر این می‌بینیم که دست کم در مشاهدات اسنو خبری از آن جامعه مطیع، رخوت زده، منجمد و مرده‌ای که پروپاگاندا ضد کمونیستی درباره چین سوسیالیستی به ما می‌گوید، نیست.

اما ببینیم کتاب درباره وضعیت زندان‌ها و برخورد دستگاه قضایی چین سوسیالیستی با متهمین و زندانیان سیاسی چه می‌گوید. ادگار اسنو برخلاف تصویری که از «شقاوت و خونخواری دولت کمونیستی» در پروپاگاندا غربی درباره چین سوسیالیستی وجود دارد، به ما می‌گوید که چگونه اساس دستگاه قضایی چین سوسیالیستی بر «بازپروری» افراد و جذب و ادغام آنها در روند سازندگی جامعه بود. اسنو به ما گزارش می‌دهد که چگونه در چین سوسیالیستی (۱۹۴۹-۱۹۷۶) مجرمین سیاسی و محکومین به اعدام را از طریق سیستم بازپروری توسط کار، به جامعه باز می‌گرداندند. مثلاً مردی که باعث قتل چهار فرد انقلابی شده بود، حکم اعدامش به تعویق افتاده بود و در آنجا به یک کارگر ماهر تبدیل شده و نهایتاً حکمش به حبس ابد تقلیل پیدا می‌کرد. (۲۳۱) اسنو همچنین جمله‌ای از هریت میلز (Harriet Mills) را نقل می‌کند که ۲۵ سال در چین زندگی کرد و در ۱۹۵۱ به اتهام جاسوسی برای آمریکا دستگیر شد و بعد آزاد شده و در ۱۹۶۲ در نیویورک به اسنو گفته بود که: «کمونیست‌ها می‌دانند که تنها در صورتی که مردم از روی اعتقاد، نه احتیاج به درستی و عدالت، به وضعیت موجود ترغیب و کشانده شوند، می‌توان انتظار داشت که نیروی خلاقه‌آنی آنها در جهت مثبت عمل کند؛ خشونت و تعدی در تغییر طرز فکر و تنظیم و تطبیق افکار موثر نیست» (۲۳۲) در جای دیگری مردی از خاندان امپراتور سابق منچو به ادگار اسنو در دیداری حضوری گفت که همکاری‌اش با متجاوزین ژاپنی در دوران جنگ جهانی دوم باعث مرگ میلیون‌ها نفر از مردم چین شد «اما در ساختمان سوسیالیسم به من فرصت دادند به عنوان کارشناس گل‌های حاره‌ای در بخش باغ فرهنگستان گیاهی چین کار کنم» (۵۹).

پانویس‌ها

Snow, Edgar (1961) The other side of the river, Red China today. Random House

Snow, Edgar (1937) Red Star Over China: The Classic Account of the Birth of Chinese Communism .

Victor Gollancz Ltd Random House

۳) جنبش «بگذار یک صد گل بشکفتد، بگذار یک صد مکتب به مناظره برخیزند» در ۱۹۵۶ و برای بحث و گفتگوی دیدگاه‌های مختلف سیاسی، فلسفی، و

فکری در جامعه چین به اجرا در آمد.

تصویر سوسیالیسم در دو سوی دیوار

درباره کتاب «دیوار دو طرف دارد»

سهراب ساعی

نام کتاب: دیوار دو طرف دارد؛ تصویری از چین نو / نویسنده: فلیکس گرین / ترجمه: اختر شریعت زاده / ناشر: نیل / سال نشر: ۱۳۵۲ / تعداد صفحات: ۵۳۰



پس از انقلاب سال ۱۹۴۹ در چین، دولت آمریکا نه تنها دولت انقلابی چین را به رسمیت نشناخت، بلکه روابط اقتصادی و تجاری با چین را کاملاً قطع کرده و از مسافرت اتباع آمریکایی به چین جلوگیری می‌کرد. به همین علت اکثریت مردم آمریکا تصویر درستی از چین نوین و وقایعی که در آنجا در جریان بود، نداشتند. در سال ۱۹۶۰ فلیکس گرین (Greene Felix) خبرنگار آمریکایی — بریتانیایی که از محدودیت‌های دولت ایالات متحده فارغ بود، به درخواست یک ناشر آمریکایی به چین سفر کرد تا با تهیه یک گزارش همه جانبه از جامعه نوین چین، خوانندگان آمریکایی را با نظم نوینی که در کشوری با هشتصد میلیون نفر مستقر شده بود، آشنا کند. حاصل کار کتاب «دیوار دو طرف دارد»^(۱) است.

گرین کتابش را جامع‌ترین گزارش داده از چین تا آن زمان می‌داند و آن را چنین توصیف می‌کند: «برای یافتن جواب سوالات فراوان، پنج ماه و ۱۶۰۰۰۰ کیلومتر در چین سفر کردم. با وزرای کابینه و رانندگان سه‌چرخه پایی، با رؤسای ادارات دولتی و نویسندگان صحبت کردم. از مدارس، کارخانه‌ها، زندان‌ها، بیمارستان‌ها دیدن کردم، به کمون‌های بسیاری رفتم و روزها را با دهقانان گذراندم و در تالار غذاخوری کمون با آنان غذا خوردم و قبل از آنکه چین را ترک کنم با نخست وزیر چو انلای صحبتی دراز کردم. این کتاب آنچه را که دیدم و دریافتم شرح می‌دهد.» کتاب برای اولین بار در سال ۱۹۶۲ چاپ شده است و شامل ۸ فصل است.

نسخه فارسی کتاب با ترجمه اختر شریعت زاده توسط انتشارات نیل در سال ۱۳۵۲ در ۵۳۰ صفحه به چاپ رسیده است که شامل ضمیمه‌های ارائه شده توسط نویسنده در جاهای متفاوت کتاب هم هست. نویسنده کتاب می‌کوشد تا از فرصت استثنائی به دست آمده حداکثر استفاده را بکند تا نشان دهد چگونه کشوری بزرگ، نظام اقتصادی متفاوتی از بازار آزاد را به وجود آورده و شرایط تحول همه جانبه جامعه خودش را بر پایه این نظم نوین ایجاد نموده است. برای کسب چنین شناختی، نویسنده با نگاهی کنجکاو و در عین حال دقیق و موشکافانه به بخش‌های مختلف جامعه چین نو می‌پردازد. گزارش‌های نویسنده از مشاهدات روزانه‌اش، در عین توصیف واقعیت روز چین، اطلاعات زیادی در مورد چگونگی تلاش دولت سوسیالیستی چین برای توسعه صنعتی و انسانی ارائه می‌دهد.

در سراسر کتاب، شاهد هستیم که نویسنده با مقایسه دستاوردهای دولت سوسیالیستی با شرایط چین پیش از انقلاب و همچنین شرایط مشابه در کشورهای غربی، نشان می‌دهد تصویری که از چین در مطبوعات و رسانه‌های آمریکا و دیگر کشورهای غربی ارائه می‌شود تا چه حد با واقعیت فاصله دارد. کتاب در آغازش به هنگ کنگ می‌پردازد و همچنین به عقاید و احساسات چینی‌های ساکن هنگ کنگ که از سرزمین مادری جدا هستند و نسبت به بازگشت به آنجا پر از ترس و ابهام هستند. احساسی که بعد از گذر از مرز در مواجهه با ساکنان اصلی چین رنگ دیگری می‌گیرد. نویسنده در ادامه به توصیف پکن مشغول می‌شود و در بخشی می‌گوید: «در خیابان زیر پنجره من کاروانی از رانندگان سه‌چرخه‌های پایی در سه‌چرخه‌های موقتی و مندرس خود آخرین ساخته‌های ظریف یک کارخانه الکترونیک را حمل می‌کنند. امروز در پکن

بیش از نیویورک تئاتر وجود دارد. بیش از ۵۵ سینما که بعضی‌های‌شان دارای پروژکتورهایی با پرده‌های عریض می‌باشند در ده سال اخیر ساخته شده‌اند».

گرین در جای جای بازدیدهایش از پیشرفت‌های انجام شده حیرت‌انگیز و بیش از حد انتظار صحبت می‌کند. راه‌های ارتباطی، راه‌آهن، ساختمان‌سازی، کارخانجات فولاد و... بخش‌های مختلفی هستند که تغییراتشان چشمگیر است. او اضافه می‌کند که تمام تلاش‌ها برای افزایش رشد اقتصادی است و خودش از درک چنین رشدی شگفت‌زده می‌شود. در نامه‌ای به یک دوست می‌نویسد: «...این کشور دوران خلاقیت جوشانی را می‌گذراند... مدارس، بیمارستان‌های جدید (صدها از هر کدام) کارخانه‌ها و کودکان‌ها نیروی زندگی و اطمینان به آینده در همه جا آشکار است. تو باید دختران جوان را ببینی...» و در جای دیگری می‌گوید: «پیشرفت‌های تکنیکی و صنعتی چین که تاکنون (بنا به گفته نیویورک تایمز) از نظر بیشتر آمریکایی‌های علاقمند سر و صدایی بیش نبود، اکنون به واقعیت رعدآسایی تبدیل می‌شود. تعیین دقیق و مشخص نیروی بالقوه تجارتي و صنعتی چین، چنان عظیم و چنان سریع‌التغییر و چنان تازه است که دست یافتن به آن، کار تنها یک خبرنگار نیست. برای این کار باید ارتشی از کارشناسان، مدیران تولید، آمارچیان، اقتصاددانان، زمین‌شناسان و متخصصین کشاورزی از چین دیدن کنند و یافته‌های خود را برای ما بازگو کنند ولی تا گزارشات آنها نوشته شود، اطلاعات آنها قدیمی خواهد شد».

توصیفات مختلف کتاب از رشد صنعتی چین نکته حائز اهمیتی را برجسته می‌کند؛ این رشد صنعتی با الگوهای ارائه شده در کشورهای غربی تفاوت‌های عمده‌ایی دارد. در واقع شرح نویسنده روشن می‌سازد که توسعه صنایع در چین غیر متمرکز بوده و با اتکا به منابع موجود در هر منطقه صورت گرفته است. کارخانه‌ها و کارگاه‌ها شاید استانداردهای رایج را نداشته باشند اما کارساز هستند. نیروی محرکه ایجاد و پیشرفت این کارگاه‌ها و کارخانجات کوچک، جوانان پرشوری هستند که در سایه انقلاب سوسیالیستی، فرصت آن را یافته‌اند که در ضمن برخورداری از آموزش نیروی خلاق و ذهن‌های خود را در تلاشی دسته جمعی بر پایه روابط تولیدی سوسیالیستی، معطوف هدف رشد بالنده جامعه در همه زمینه‌ها نمایند. تلاشی که بر پایه سود شخصی استوار نیست بلکه این بهره‌مندی اشتراکی جامعه است که انگیزه فعالیت‌های شیوه تولید سوسیالیستی، روابط نوینی را آفریده است که در کشورهای سرمایه‌داری امکانپذیر نیست. نویسنده در این باره می‌گوید: «کارگاه‌ها و کارخانه‌های کوچک همه جا پراکنده‌اند. شما از کنار چیزی شبیه به آغلی که از خشت ساخته شده است می‌گذرید، بام وصله خورده است، تیری را حائل دیواری کرده‌اند، گچ کاری پوسته پوسته شده است... به داخل می‌نگرید و ۱۵۰ زن جوان و روپوش به تن را می‌بینید که مراقب یک دستگاه تراش دقیق هستند. قطعاتی از کارخانه بزرگی را درست می‌کنند و یا موتور الکتریکی... اکثر این دختران تا سه سال پیش بی‌سواد بودند. اکنون به مدرسه و کالج‌های تکنیکی می‌روند. آنها دوره‌های زبان و گروه‌های تئاتر دارند و درس موسیقی می‌گیرند. سراسر کشور در تب و تاب خلاقیت است. باید دید تا حتی کمی از آن را باور کرد... و قدرت بالقوه تولید که آشکار شده است».

نویسنده فصلی از کتاب را به کمون‌ها اختصاص داده است. کمون‌ها مجتمع‌های بزرگ کشاورزی هستند که از به اشتراک گذاشتن زمین‌های کشاورزی تشکیل شده‌اند. در واقع کمون‌ها آخرین مرحله از تغییرات در تشکیلات زندگی روستایی در چین هستند که در طول ده سال گذشته در چین رخ داده است. اصلاحات ارضی، شرکت‌های تعاونی و کمون‌ها. در این بخش کتاب، نویسنده با شرح وضعیت روستاییان چین در هزاران سال قبل از انقلاب و سال‌های بعد از انقلاب و تشریح دقیق تغییرات صورت گرفته توسط مردم با حمایت دولت سوسیالیستی، حقیقتی را بیان می‌کند که همیشه پایه یکی از بزرگترین دروغ‌های رسانه‌های غربی در مورد چین سوسیالیستی است. اینکه این توسعه، سیستم کشاورزی آنها را که تجزیه شده‌ترین و کم‌حاصل‌ترین سیستم کشاورزی جهان بوده است به یکی از یک‌پارچه‌ترین و حاصل‌خیزترین سیستم‌های کشاورزی جهان سوق داده است. در ادامه او به چند سوال عمده که درباره کمون‌ها وجود دارد پاسخ می‌دهد که جوابیه روشنی است به تبلیغات منفی حول مساله کمون‌ها. موضوعاتی از قبیل اینکه آیا کمون‌ها از بالا تحمیل شده‌اند؟ آیا این همراه با آسیب بوده است؟ و اینکه کمون‌ها زندگی خانوادگی را متلاشی کرده‌اند؟ پرداختن به مطبوعات و رسانه‌های آمریکا در مورد کمون‌ها و بعد از آن، شرح دیداری از یک کمون روستایی، هم تصویر روشنی از اتفاقات رخ داده در چین سوسیالیستی در زمینه کشاورزی به دست می‌دهد و هم وسعت و میزان تبلیغات منفی و نادرستی علیه اقدام انجام شده در رسانه‌های آمریکایی را آشکار می‌سازد. موضوعی که هنوز هم بر سر آن ادعاهای فراوانی وجود دارد اما نویسنده به

خوبی ابعاد مختلف و واقعی این تلاش بزرگ بشری را به تصویر می کشد.

در ادامه، کتاب به قوانین جدید چین در امور مختلف و نحوه قانون گذاری ها در این کشور می پردازد. به یک دادگاه خانواده برای ارجاع به طلاق می رود و از زندان ها بازدید می کند. در هر بخش می توان مقایسه های نویسنده را خواند که چگونه سیستم ها را در کنار هم مورد مطالعه قرار می دهد. آموزش و بسیج توده ها در امور آموزشی، زوایای دیگری از شرایط نوین چین سوسیالیستی است که کتاب برای ما آشکار می کند. در این عرصه نویسنده تا حد ممکن جزئیات مختلف سیستم آموزشی و آمار و اعداد مختلف در این زمینه را ارائه کرده تا بتواند ابعاد کار عظیم انجام گرفته را به خوبی شرح دهد. گزارشی از فعالیت های هنری و اپرای چین که بر پایه عقاید نوین سوسیالیستی شکل گرفته است و منعکس کننده روحیات حاکم بر جامعه و مبارزات در جریان است، از دیگر بخش های بارز کتاب است. کتاب به ادعای نویسنده اش و به درستی، بهترین و جامع ترین گزارش ارائه شده از واقعیت جامعه سوسیالیستی چین است که توسط یک ناظر آمریکایی تا آن مقطع تهیه شده است. نویسنده همه جا بر پایه شواهد در دسترس اظهار نظر می کند و از پیشداوری و قضاوت خودداری می نماید.

خواندن کتاب «دیوار دو طرف دارد» به همه کسانی که سودای جهانی بنیادا متفاوت را دارند و در پی گسست از روابط اقتصادی و اجتماعی موجود هستند، توصیه می شود.

پانویس

Greene, Felix (1963) Wall Has Two Sides: A Portrait of China Today. The Reprint Society

ادامه "از این شلوارها..."

جرات ابتکار زدن داشته باش»، «شورش علیه هر آنچه ارتجاعی است، بر حق است»، «مدیران و رهبران حزبی را به چالش بکشید»، «کارگران، اربابان کارخانه اند». حتی مقایسه همین شعارهای دو دوره قبل و بعد از کودتای رویزیونیستی سال ۱۹۷۶ هم بیانگر فاجعه و جهش به عقبی است که نظام سرمایه داری و بورژوازی نوحاسته چین به صدها میلیون کارگر و کشاورز چینی و چند صد میلیون کارگری در دیگر نقاط جهان تحمیل کرده است.

جاسمین، خسته از کار و استثمار مضاعف کارخانه، در دفترچه خاطراتش از رویاها، باورها و دغدغه هایش می نویسد. او در پایان تصمیم می گیرد نامه ای خطاب به یکی از خریداران لباسهایی که او و همکارانش دوخته اند بنویسد و در جیب شلوار لی بگذارد. کارگردان به ما می گوید نوشته او هرگز به دست دریافت کننده نرسید و فیلم با نوشته تکان دهنده ای به پایان می رسد که «در زمانی که شما مشغول تماشای این مستند بودید، جاسمین و دوستانش ۱۵ شلوار لی را دوختند و راهی بازارهای غربی کردند».

پانویس ها

(۱) برای نمونه نگاه کنید به: کوز، رونالد و نینگ وانگ (۱۳۹۳) چین چگونه سرمایه داری شد. سید پیمان اسدی. تهران. دنیای اقتصاد

(۲) برای نمونه به تحقیقات ویلیام هینتون درباره دگرگونی های روستاها و زندگی روستاییان در چین سوسیالیستی نگاه کنید.

(۳) درباره تحولات روستاهای چین در دوران انقلاب فرهنگی پرولتری نگاه کنید به:

Hinton, William (2008) FANSHEN. A documentary of revolution in a Chinese village. Monthly Review Press. New York

(۴) درباره این کتاب به مقاله: «چین سوسیالیستی آنچه نمانده نگار آمریکایی دید» در همین شماره نشریه آتش رجوع کنید.

Dongping Han (2008) The Unknown cultural revolution. Life and Change in a Chinese village. Monthly Review Press. New York

زندگی در چین سالهای انقلاب فرهنگی پرولتری

نام کتاب: زندگی در چین / نویسنده:
آندرو واتسون / ترجمه لیلی مصطفوی /
محل چاپ: تهران / ناشر: توس / سال نشر:
۱۳۵۷ / تعداد صفحات: ۱۸۶

ملکونه کراچین



کودکان در سالهای انقلاب فرهنگی پرولتری چین

آندرو واتسون بعد از آن که در رشته هنر مدرن چین از دانشگاه لندن فارغ‌التحصیل شد در سال ۱۹۶۵ به مدت دو سال به عنوان سخنران به استخدام موسسه زبان‌های خارجهٔ سیان در آمد. او فرصت این را یافت تا در سال ۱۹۶۶ با شروع انقلاب فرهنگی به سراسر چین سفر کند و از نزدیک با جامعه و تحولات این کشور آشنا شود. بعدها تمامی این تجارب و مشاهدات عینی را همراه با تحقیقات تکمیلی در کتابی به نام «زندگی در چین»^(۱) منتشر کرد. واتسون در مقدمه این کتاب می‌گوید «به طور کلی از قضاوت‌های یک جانبه و یکپارچه

درباره طبیعت نظام اجتماعی چین اجتناب کرده‌ام... به طور کلی برداشت من از جامعه چین مساعد و خوش‌بینانه است... از نقطه نظر توزیع عادلانه ثروت، در هم شکستن انحصارات و برقراری عدالت اجتماعی به توفیق‌های چشمگیری نایل آمدند. با این حال بحث در این باره که همه چیز در چین در حد کمال مطلوب است و تمامی این موفقیت‌ها بدون پرداخت هیچ بهایی میسر شده است نتیجه ناآگاهی است...». با آن که واتسون به خاطر تحصیلاتش تا حدودی با جامعه چین آشنا است اما در کتابش نکاتی را طرح کرده که برای بسیاری از غیر چینی‌ها باعث کنجکاوی است. از روابط خانواده تا تحصیل و نحوه سازماندهی تولید و سطح در آمد تا پیش برد مباحث سیاسی و یا کشمکش‌های درون حزب و حتی آرزوها و اهداف چینی‌ها در این کتاب طرح شده است.

او کتاب را با تمرکز بر یک نکته اساسی شروع می‌کند؛ وجود تضاد در جامعه چین. این تضاد که حاصل انقلاب کمونیستی در ۱۹۴۹ است در تمام سطوح جامعه مشاهده می‌شود، به هیچ وجه به معنی آشفتگی یا تناقض نیست بلکه از وجود تمایلات و درک‌های مختلف در جامعه چین بر سر پیشبرد امور حکایت می‌کند و تجلی اولیه آن را واتسون در روابط میان نسل قدیم و جدید می‌بیند. به گفته او جوانان تمایلی به پیروی از سنن گذشته ندارند و نمی‌خواهند از مناسبات دست و پا گیری پیروی کنند که جزئیاتی مانند تزئین منزل و طرح لباس تا زناشویی و آموزش و نقش زنان و رفتارهای اجتماعی را شامل می‌شود. با این وجود جوانان در این مسیر تنها نیستند و نه تنها قانون به عنوان اصلی‌ترین تکیه‌گاه تغییر در جهت تحول تهیه شده بلکه تجربیات یا ابتکاراتی که در راستای تغییر جامعه انجام می‌دهند به عنوان نمونه در نشریات منتشر می‌شود و در محیط‌های کار و آموزشی مورد بحث قرار می‌گیرد. مثلاً زن و مرد جوانی که با خانواده خود مبارزه کردند تا ازدواجشان بدون شیربها انجام شود یا ابتکارات در یک کارخانه که منجر به صرفه جویی موادخام شد، نمونه‌هایی است که در روزنامه منتشر شده است. با

این که افرادی که در راستای تغییرات گام‌های ارزنده برمی‌دارند مورد تمجید و معرفی قرار می‌گیرند اما از آنان قهرمان‌سازی نمی‌شود. (ص ۱۹)

در این کتاب از «حزب کمونیست»، «شورای دولتی» و «ارتش آزادی بخش خلق» به عنوان سه نهاد اصلی یاد می‌کند که مهمترین آنها حزب کمونیست است. اما خواننده متوجه می‌شود که با آن که حزب نقش رهبری‌کننده دارد اما عملکرد حزب در چارچوب قانون اساسی جمهوری خلق چین انجام می‌شود که با آن که به نسبت سال ۱۹۴۵ که این قوانین تعیین شده بود تغییرات جزئی داشته است اما به آن شباهت کامل دارد. پس این طور نیست که حزب هر کاری بخواهد می‌تواند انجام دهد بلکه عملکرد حزب نیز مانند هر نهاد و فرد دیگری باید در چارچوب قانون اساسی باشد و با آن مغایرت نداشته باشد. بسیار پیش می‌آید که وقتی از انقلاب کمونیستی و تشکیل دولت سوسیالیستی صحبت می‌شود که سود در فرماندهی اقتصاد آن نیست و برنامه‌ریزی دولتی می‌تواند هماهنگی قابل توجهی میان نیازهای جامعه و توان تولیدی ایجاد کند، شک و سوال‌های زیادی طرح می‌شود که آیا اصلاً چنین کاری شدنی نیست؟ واحدهای اقتصادی چطور با هم وارد مبادله می‌شوند که به برآمدن و تقویت سرمایه‌داری منجر نشود؟ اگر سود حذف شود چطور انگیزه تولید از بین نمی‌رود؟ ارزش هر روز کاری چگونه تعیین می‌شود؟ نحوه برخورد حزب با سرمایه‌دار چه بود؟ این کتاب با آن که این سوالات را تیتروار مطرح نکرده اما جوانبی از پاسخ‌ها در حین بیان مشاهدات نویسنده، داده می‌شود. به طور مثال در این کتاب می‌بینیم که ابتدا هر نوع فعالیت اقتصادی خصوصی برای دهقانان ممنوع شد اما بعداً مائو در حزب توانست بقیه تفکرات را در رهبری متقاعد کند که بخشی از مزارع اشتراکی به صورت جمعی اداره شوند اما دهقانان اجازه داشته باشند در مزارع بسیار محدودی، فعالیت اقتصادی انفرادی انجام دهند تا بعدها از طریق مبارزه و رشد فکری و ایجاد بستر واقعی در جامعه شرایطی ایجاد شود که افراد بیشتری تمایلی به تولید شخصی نداشته باشند.

یا در مورد سرمایه‌داران متوجه می‌شویم که سیاست حزب قبل از کسب قدرت این بود که نوعی فعالیت‌های سرمایه‌داری را به منظور تحولات اقتصادی پذیرا شده بودند. این سیاست انعطاف‌پذیر را بعد از کسب قدرت نیز دنبال کرد اما مقررات جدید در مورد ساعات کار، دستمزد، حقوق اتحادیه کارگری و... برقرار کرد. بر خلاف آنچه در بسیاری کتاب‌های ضد کمونیستی و زرد می‌بینیم که ادعا می‌کنند در چین سوسیالیستی «سرمایه‌داران را اعدام یا زندانی می‌کنند». اما این کتاب می‌گوید تنها سرمایه‌دارانی که سوء استفاده مالیاتی کرده‌اند یا دست به اختلاس و یا جعل در قرارداد دولتی زدند مورد برخورد قانونی قرار گرفتند و عموماً با جریمه مالی مجازات شدند و تنها عده بسیار معدودی زندانی شدند. حتی در مورد جرم‌های دیگر تنها برای تجاوز یا قتل حکم اعدام در نظر گرفته بودند و سیاست عمده در برخورد با مجرمین مختلف تغییر آنها از طریق محول کردن کارهای عملی به منظور تغییر آنها و برگرداندن به زندگی اجتماعی عادی بوده است.

علاوه بر اینها کتاب به شرح تفریح، آموزش، بهداشت، هنر به خصوص اپرا و حتی روابط جنسی و سکس و عشق پرداخته است و نشان می‌دهد که در همه اینها سنت بر پایه گذشته و تحول بر مبنای سیاست‌های حزب در کشاکش هستند اما تاکید نویسنده بر این است که در بخش‌هایی میزان نارضایتی بیشتر است مثلاً برای اساتید دانشگاه که بیشتر به کارهای نظری علاقه دارند تا به کار بردن تئوری‌ها و نظریات در عمل میزان نارضایتی بیشتر است تا آنجا که بعضی از آنها کار تدریس را رها کرده‌اند و در کتابخانه یا بخش‌های دیگر دانشگاه مشغول به کار شده‌اند. با این وجود واتسون شرح می‌دهد که این میزان از تاکید بر کارهای عملی و زود بازده از فشار کمبودها در جامعه هشتصد میلیون نفری ناشی می‌شود که در اوایل انقلاب حتی از کمترین امکانات زیستی نیز محروم بوده‌اند و تامین نیازهای اولیه این جمعیت گسترده منابع چندانی برای کارهای صرفاً نظری نمی‌گذارد. با این وجود او به تجربه خود اکتفا نمی‌کند و از گزارشات گروه‌های علمی بازدید کننده از دیگر کشورها هم استفاده می‌کند. مثلاً گروه دانشمندان شوروی امپریالیستی،^(۲) سطح علمی و امکانات دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی چین را تایید نکرده‌اند اما دانشمندان آمریکایی این سطوح را در حد عالی‌ترین‌های جهان می‌دانند. با این وجود سطح و امکانات آموزشی در همه جای کشور یکسان نیست و برخی از روستاها از وجود معلمان کارآموده محروم‌اند و نظام آموزش تمام وقت فراگیر نیست. اقدامات فراوانی برای بهره‌مندی همگان از امکانات بهداشتی و پزشکی صورت گرفته و با آن که تعداد پزشکان مجرب هنوز محدود است اما با آموزش کوتاه مدت به گروه‌های مختلف به شکل بهیاری که در چین به پزشکان پربرهنه شناخته شده‌اند سعی شده تا نیازهای اولیه درمانی و بهداشتی تامین شود و اگر نیاز به درمان و امکانات بیشتر بود به مناطقی که این

امکانات موجود ارجاع می‌شود. هزینه‌های درمان که عموماً بخش بزرگی را کمون محل زندگی تأمین می‌کند بالا نیست و همگان می‌توانند از آن بهره‌مند باشند.

در این کتاب صراحتاً گفته شده که قمارخانه، میخانه و خانه‌های تن‌فروشی در چین وجود ندارد. اما تقریباً تمامی خانواده‌ها در خانه مشروب درست می‌کنند و مصرف آن کاملاً آزاد است ولی مردم تمایلی به افراط ندارند و بیشتر در جشن‌ها از آن استفاده می‌کنند. پیرامون مساله زنان می‌خوانیم «بزرگ‌ترین قدمی که تاکنون در چگونگی روابط زن و مرد برداشته شده است انگیزه و اشتیاق زنان برای کسب آزادی است. به رغم فشارهای سنت‌های گذشته، زنان از تساوی حقوق در تمام جنبه‌های زندگی برخوردار شده‌اند.» (ص ۱۱۵) با این وجود واتسون وجود سنت‌های محافظه‌کارانه را در ارتباط زنان و مردان جوان کم و بیش مشاهده می‌کند.

بخشی پایانی کتاب به شرح موقعیت اقلیت‌های مذهبی و زبانی و... در چین پرداخته است و گویای آن است که دولت چین تمام تلاش خود را برای از بین بردن ستم ملی و نابرابری‌های حاصل از آن انجام می‌دهد و حتی در مواردی با ایجاد رسم‌الخط برای زبان‌هایی که تاکنون خطی نداشتند در زنده نگه داشتن و تقویت این فرهنگ‌ها کوشا بوده است.

آنچه جوهر اصلی این کتاب است تحولات چین در دوران انقلاب فرهنگی پرولتری است. نویسنده در همه جای این کتاب و در موضوعات مختلف تمایز میان جامعه چین قبل از انقلاب فرهنگی و بعد از آن را نشان می‌دهد. با این که در متون بسیاری از انقلاب فرهنگی به عنوان دوره‌ای سرکوبگرانه برای به حداکثر رساندن قدرت حزب و به ویژه مائو همراه با اعدام یاد می‌کنند؛ او حرف دیگری می‌زند. برآیند کتاب این است که حزب کمونیست چین بعد از کسب قدرت با آن که به تغییرات بنیادینی دست زد اما در گام اول نمی‌توانست تمام سنن و عقاید کهنه و تفکرات گذشته و حتی نهادها و نحوه سازماندهی سابق را به یکباره از میان بردارد. به همین علت تا مدتی عناصر گذشته به شکل پررنگی در جامعه وجود داشت و نه فقط در جامعه که حتی در رهبری حزب حامیانی داشت. مائو که او نیز در رهبری بود، با این روند مخالف بود اما به تنهایی توان ایجاد جریانی ضد بقایای جامعه کهنه را نداشت. تا زمانی که عده‌ای از جوانان به روندهای موجود در جامعه اعتراض کردند، آنها از اعمال نفوذ همه جانبه حزب و قبضه شدن مشاغل کلیدی توسط حزب ناراضی بودند. اینان خواستار از بین رفتن برتری مدیران کارخانه‌ها و مدارس و دانشگاه‌ها بودند و روابط رئیس و مرئوسی و استاد و شاگردی را نمی‌خواستند. مائو بر درستی این طغیان آگاه بود و آن را فراگیر کرد و رهنمود داد تا امکانات برای سفر در اختیار جوانان عضو گاردهای سرخ و ایجاد محیط بحث و مناظره در مورد نحوه اداره کشور، امکان گسترش آن به سراسر کشور را فراهم کرد.

بسیاری از رهبران حزب به خاطر انحصاری کردن قدرت مورد بازخواست و نقد قرار گرفتند و حتی از مشاغل خود استعفا دادند. مدیرانی و متخصصانی که همکاران و یا زیردستان خود را مورد تحقیر و توهین قرار داده بودند و یا امتیازات خاصی برای خود قائل شده بودند از خود انتقاد کردند و تغییر رویه دادند. توزیع امکانات بیشتری صورت گرفت و نهادهای مختلف جامعه با تغییر ساختار، بر مبنای مشارکت حداکثری سازماندهی شدند و در کل همانطور که واتسون می‌گوید انقلاب فرهنگی «اثر مهمی بر رابطه مردم عادی با مقامات سیاسی گذاشت. با پیروزی مشی مائو... مردم با نظامی مواجه شدند که به آنها این اطمینان را می‌بخشید که صرف پیوستن به هسته مرکزی حزب، عامل پیشرفت و ترقی در جامعه نیست.» (ص ۲۶)

پانویس‌ها

حق بورژوازی و خطر احیای سرمایه‌داری در سوسیالیسم

اقتصاد سیاسی مارکسیستی - بخش دهم

واقعیت کمونیسم چیست؟

«وقتی ارتش سرخ تحت رهبری حزب کمونیست چین در سال ۱۹۴۹ وارد پکن شد، برای باز کردن راه به سوسیالیسم نیاز به کاری عظیم‌تر از کار هرکول داشت. زیرا چین سرزمینی بود که آتش گرسنگی در آن زبانه می‌کشید ... هیچ نظام درمان وجود نداشت و همه نوع بیماری در آن شایع بود. توده‌ها بی‌سواد بودند. آموزش در پایین‌ترین سطح خود بود. این شرایط وحشتناک دست به دست هم داده و میانگین امید به زندگی در چین را به ۳۵ سال رسانده بود. رژیم جدید، برآورده کردن نیازهای انسانی را در الویت اول قرارداد و جامعه کهنه را زیر و رو کرد. یک نظام سراسری درمان مستقر شد و کارزارهایی به راه افتاد که به طرز چشمگیر بیماری‌ها را کاهش و برخی را ریشه‌کن کرد. ... نظام تضمین شغل مادام‌العمر در بنگاه‌های دولتی و بازنشستگی امن برقرار شد. در اوایل دهه ۱۹۵۰ هر دهقان چینی سهمی از زمین دریافت کرده بود ... در سال ۱۹۸۰ میانگین انتظار عمر به ۶۵ سال رسیده بود. ...» (هری مگداف، تجربه چین. مانتهی ریویو. ۲۰۰۵)

جامعه کهنه زیر و رو شد اما در نهایت سرمایه‌داری رجعت کرد و چین سوسیالیستی، تبدیل به چین سرمایه‌داری امپریالیستی امروز شد که بیشترین «ارزش اضافه» را از گرده کارگران برای سرمایه‌داری جهانی بیرون می‌کشد و بالاترین نرخ انباشت سودآور را تضمین می‌کند. این کابوسی است که کتاب *شانگهای*، در هر فصل در مورد آن هشدار می‌دهد و احتمال آن را بی‌پرده پوشی و به طور علمی، بر پایه ماهیت تضادمند سوسیالیسم و با درس‌گیری از فاجعه احیای سرمایه‌داری در شوروی که پیش از آن رخ داده بود، توضیح می‌دهد. در مرکز این توضیح، مفهوم وجود «حق بورژوازی» قرار دارد.

در چند شماره گذشته با تکیه بر فصل سوم کتاب *شانگهای* نشان دادیم که در جامعه چین پس از پیروزی انقلاب کمونیستی در سال ۱۹۴۹، اولین گام در از میان بردن نظام مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، این بود که سرمایه‌ها و بنگاه‌های بزرگ مصادره و تحت نظام مالکیت سوسیالیستی تمام مردم سازمان یافتند. یعنی ذخائر معدنی، رودخانه‌ها، آب‌ها، جنگل‌ها، زمین‌های غیر زراعی و دشت‌ها، و سایر منابع طبیعی، خطوط آهن، خدمات پستی و ارتباطات، بانک‌ها، کارخانجات و بازرگانی. برای ایجاد یک نظام اقتصادی منسجم، در صنایع مدرن، دپارتمان‌ها و موسسات گوناگون با حلقه‌های پیش و پس، به طور نقشه‌مند به یکدیگر مرتبط و وابسته شدند و جملگی اجزا ارگانیک درونی کلیت تولید اجتماعی گشتند. نظام مالکیت سوسیالیستی دولتی، در بخش مزارع دولتی نیز برقرار شد. از آنجا که اقتصاد بر جای مانده از جامعه کهنه، فقط مالکیت‌ها و سرمایه‌های بزرگ نبود. بلکه صدها میلیون نفر از مردم درگیر در تولید کوچک به ویژه در کشاورزی بودند، سوسیالیستی کردن در این بخش‌ها، گام به گام انجام شد. برای مثال نظام مالکیت بر زمین‌های کشاورزی، درجات متفاوتی از تجمیع را دارا بود: از مالکیت تعاونی تا مالکیت جمعی و بالاخره کمون‌های کشاورزی.

کتاب *شانگهای*، در همه فصول، بعد از تشریح دستاوردها در سوسیالیستی کردن مالکیت بر ابزار تولید و تغییرات شگرف در روابط میان انسان‌ها و افکار مردم، هشدار می‌دهد که هنوز امکان رجعت به گذشته و احیای دنیای کهنه هست. زیرا نظام مالکیت سوسیالیستی، با وجود آنکه گسستی از سرمایه‌داری است اما هنوز نظام کمونیستی نیست و عناصر نظام کهنه را با خود حمل می‌کند. چگونه؟ نظام سوسیالیستی هنوز بر مبنای اصل اقتصادی «از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه کارش» عمل می‌کند. هرچند اقتصاد را از زیر سلطه انباشت سود برای سرمایه خارج کرده و اما هنوز با اصل کمونیستی «از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه نیازش» فاصله بسیار دارد. این امر در وجود «حق بورژوازی» بازتاب پیدا می‌کند و هنوز کسانی که توانشان پایین‌تر است، در نظام مزدی و بهره‌وری از موهباتی که رشد و توسعه جامعه بشری به همراه می‌آورد،

پایین تر از قشرهای دیگر هستند. مثلا، هنوز یک مهندس بیش از کارگر مزد می‌گیرد. در واقع، در چین سوسیالیستی، با وجود آنکه ثروت خصوصی انباشت نمی‌شد اما نظام هشت درجه‌ای دستمزد حاکم بود. مالکیت خصوصی بر ابزار تولید به شکل حقوقی وجود نداشت، اما مالکیت خصوصی بر ابزار تولید در شکل شکاف میان کار بدنی و کار فکری (شکاف میان مهندس و مدیر و مخترع با تولید کننده مستقیم) نمایان می‌شد و تاثیرات خود را بر روابط اجتماعی و افکار مردم می‌گذارد. علاوه بر این، هنوز تاثیرات نهاد خانواده، زنان را در موقعیت پایین تر از مردم قرار می‌داد و این نیز بر افکار مردم تاثیر می‌گذارد.

علاوه بر این تضادها (و تعیین کننده‌تر از آنها) آن طور که تجربه تاریخی نشان داده است، هنگامی که یک یا مجموعه‌ای از کشورهای سوسیالیستی به وجود می‌آیند، جهان کماکان تحت سلطه سرمایه‌داری است و ثمرات فعالیت بدنی و فکری کل بشریت را در اختیار می‌گیرد و نه تنها به طور مستقیم کشورهای سوسیالیستی را محاصره می‌کند بلکه به طور غیر مستقیم بر آنها تاثیرات منفی می‌گذارد. کشورهای سوسیالیستی در سیاره‌ای جدا به وجود نمی‌آیند. بنابراین، همانطور که اثرات منفی و مخرب نابودی محیط زیست بر همه تاثیر می‌گذارد، اثرات نظام سرمایه‌داری هم بر همه از جمله کشورهای سوسیالیستی تاثیر می‌گذارد. حتا بر افق و آگاهی مردم جامعه سوسیالیستی تاثیر می‌گذارد و به تشکیل و تقویت یک قشر بورژوا حتا در حزب کمونیست اکسیژن رسانی می‌کند.

بنابراین، نظام سوسیالیستی در عین حال که با تناقضات ذاتی خود درگیر است، در محاصره جهانی است که عمدتا سرمایه‌داری بر آن حاکم است. بله، ظهور و وجود نظام سوسیالیستی، شکاف حیاتی و تعیین کننده در بدن جهان سرمایه‌داری ایجاد می‌کند اما خودش، هنوز (و به اجبار) در بافتار آن گیر است و کلیت بافتار جهانی به پدیده جدیدی تغییر نیافته است. کتاب شانگهای، در سطحی که درک کمونیست‌های آن زمان اجازه می‌داد (و از آن زمان تا کنون، درک ما با تکامل کمونیسم نوین توسط باب آواکیان بسیار گسترش یافته و عمیق شده است)، تلاش می‌کند این محدودیت‌ها را مفهوم‌سازی کرده و راه‌های ممکن برای تغییر آنها را نشان دهد. این کتاب می‌گوید: «اول از همه اینکه، نظام مالکیت سوسیالیستی تمام مردم، هنوز یک شکل از مالکیت است که از نزدیک با طبقات و مبارزه طبقاتی گره خورده است. ... دوم، مالکیت سوسیالیستی تمام مردم ضرورتا شکل مالکیت سوسیالیستی دولتی را بخود می‌گیرد؛ و همانطور که لنین خاطر نشان کرد، دولت سوسیالیستی به یک معنا، "یک دولت بورژوائی بدون بورژوازی است". این به خاطر آن است که دولت کماکان باید از حق بورژوائی حمایت کند. سوم، مالکیت سوسیالیستی تمام مردم هنوز به نظام کالایی، مبادله از طریق پول، و توزیع بر پایه کار، بسته است. حق مساوی در درون نظام کالایی، در فرایند مبادله از طریق پول و توزیع بر پایه کار، همه حق بورژوائی هستند. این مقوله نشان می‌دهد که نمی‌توان به نظام مالکیت سوسیالیستی تمام مردم به صورت پدیده‌ای خالص نگریست. فقط زمانی که مالکیت سوسیالیستی تمام مردم به سطح نظام مالکیت کمونیستی توسط تمام مردم برسد، جامعه می‌تواند خود را از اثرات طبقات و سنن و بقایای سرمایه‌داری رها کند. وقتی نظام سوسیالیستی مالکیت تمام مردم استقرار یابد، هنوز یک فرایند طولانی تحکیم و تکامل مستمر آن در پیش است. اینکه نظام سوسیالیستی مالکیت تمام مردم پیشروی کند یا به قهقرا رود، موضوع مرکزی در جدال میان دو طبقه، دو راه و دو خط در دوران سوسیالیسم است.» (کتاب شانگهای، فصل سوم)

کتاب شانگهای با تاکید بر این که، حتا پس از برقراری مالکیت سوسیالیستی همگانی نمی‌توان گفت که مساله مالکیت کاملا حل شده است، بر موضوعی بسیار مهم انگشت می‌گذارد: «در تجزیه و تحلیل از مساله مالکیت، مانند هر مساله دیگر ضروری است که نه فقط شکل بلکه محتوای واقعی آن را نیز بررسی کنیم. باید ببینیم، ابزار تولید بنگاه واقعا متعلق به کیست؟»

منظور از «محتوا» هدفی است که اقتصاد سوسیالیستی باید در محو «چهار کلیت» دنبال کند. محو تمایزات طبقاتی، محو تمام روابط تولیدی که تمایزات طبقاتی را ایجاد می‌کند، محو تمام روابط اجتماعی ستمگرانه که از این روابط تولیدی بر می‌خیزد و محو تمام افکاری که روابط ستم و استثمار را توجیه و تقویت می‌کنند. این درست است که در تعیین خصلت روابط تولیدی، مالکیت بر ابزار تولید، عامل تعیین کننده است. اما روابط تولیدی دارای دو وجه بسیار مهم دیگر نیز هست: توزیع ثروت اجتماعا تولید شده و جایگاه هر کس در تولید اجتماعی. علاوه بر این، روابط اجتماعی میان انسان‌ها (مانند رابطه میان زن و مرد، رابطه میان کارکنان فکری و یدی، رابطه میان ملل مختلف و روابط جهانی) کاملا با روابط تولید اقتصادی درهم تنیده‌اند. افکاری که در جامعه حاکم است، میدان و فضا برای این یا آن نوع روابط اجتماعی باز می‌کند. بنابراین، مالکیت می‌تواند تغییر کرده باشد اما شکاف‌های طبقاتی و اجتماعی از طریق روابط توزیعی، تقسیم کار در تولید، سلسله مراتب اجتماعی و افکار کهنه باز تولید شوند.

بدون این که اقتصاد سوسیالیستی به سوی هدف محو «چهار کلیت» حرکت کند، نمی توان گفت که به واقع چه طبقه‌ای در رهبری اقتصاد قرار دارد و اقتصاد سوسیالیستی در خدمت کیست. بنابراین، تمام عناصر به جا مانده از نظام کهنه و تاثیرات نظام سرمایه‌داری جهانی می‌توانند، مرتباً نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی را تضعیف کرده و از ریل خارج کنند. این وضعیت متناقض، ضرورت پیشبرد مبارزه طبقاتی برای تحکیم و تکامل نظام سوسیالیستی مالکیت همگانی را به وجود می‌آورد. کتاب شانگهای، اولین گام ضروری در این مبارزه را این می‌بیند که، «تضمین شود رهبری اقتصاد سوسیالیستی در دست مارکسیست‌های اصیل و توده‌های وسیع است.»

به عبارت دیگر، آن عاملی که در تمام دوران طولانی گذار سوسیالیستی، حفظ جامعه سوسیالیستی بر مسیر سوسیالیسم را تضمین می‌کند، وجود رهبری کمونیستی و وجود قشر وسیعی از توده‌های کارگر و زحمتکش است که نسبت به ماهیت سوسیالیسم و تمایز آن با سرمایه‌داری آگاهند و هدفشان مبارزه برای تقویت و تحکیم سوسیالیسم و کمک به تمام بشریت برای گام نهادن در جاده کمونیسم است. وجود چنین ترکیبی از عنصر آگاهی در سطوح مختلف جامعه، نیروی قدرتمندی را برای مقابله با نیروی خود به خودی «حق بورژوازی» و عناصر به جا مانده از جامعه کهنه ایجاد می‌کند. کیفیت جامعه سوسیالیستی که با پیشروی در مسیر محو «چهار کلیت» محک می‌خورد، به طور خود به خودی تولید نمی‌شود. بلکه نیازمند انقلاب فکری مستمر در رهبری حزب و در میان توده‌ها است. در جامعه سوسیالیستی، کارگران و دیگر توده‌های مردم، نمی‌توانند صرفاً کار و تولید کنند. بلکه باید در اینکه جامعه به کدام سو می‌رود، در سیاست‌های کلان و خرد اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی دولت و رابطه آن با نظام جهانی سرمایه‌داری، دخالت‌گری کنند و آگاهی کافی برای دخالتگری صحیح و متمایز کردن سیاست‌های سوسیالیستی از سیاست‌های بورژوازی را داشته باشند. آنها، باید همواره در تقویت شیوه تفکر علمی بکوشند و در عمل، سازمان‌دهندگان واقعی تولید باشند. به یک کلام، توده‌های مردم باید فعالین سیاسی باشند، در مطالعه و تفکر و پژوهش و تولید ایده در هر عرصه، از جمله در عرصه سیاست فعال باشند. نه فقط دانشگاه‌ها و مدارس، بلکه کارخانه‌ها و باراندازها و کمون‌ها مرکز بحث و مجادله در مورد مهمترین مسائل مربوط به حزب کمونیست و مبارزه دو خط در درون حزب کمونیست، مسائل مربوط به اقتصاد و سیاست و فرهنگ جامعه باشند. هدف و انتظار مائوتسه دون از «انقلاب بزرگ فرهنگی پرولتاریایی» ایجاد چنین تحرک و جوش آگاهی در مقیاس عظیم در سراسر جامعه بود. وی در جلسه‌ای حزبی می‌گوید: «طبق مشاهدات من متأسفانه در بخش بزرگی از کارخانه‌ها (منظورم همه کارخانه‌ها یا اکثریت مطلق نیست) رهبری در دست مارکسیست‌های واقعی و توده‌های کارگران نبود. نمی‌گویم در رهبری کارخانه آدم‌های خوب موجود نبود. موجود بود. در میان دبیران و معاون دبیران و اعضای کمیته‌های حزبی و در میان دبیران شعبه‌های حزبی آدم‌های خوبی موجود بود. اما آنها به دنباله‌روی از خط لیوشائوچی پرداختند و فقط از انگیزه‌های مادی استفاده می‌کردند و سود را در فرماندهی قرار می‌دادند و بجای اشاعه سیاست‌های پرولتری دست خوش و غیره می‌دادند. اما آدم‌های واقعا بدی هم در کارخانه‌ها موجود است. این نشان می‌دهد که انقلاب هنوز تمام نشده است.» (مائو، جلسه پلنوم ۹ کمیته مرکزی حزب کمونیست چین. نقل شده در مقاله "اعمال همه جانبه دیکتاتوری پرولتاریا"، نوشته چن چان چیاو)

در شماره آینده به این مساله خواهیم پرداخت که چگونه به قدرت رسیدن رویونیست‌ها موجب احیای سریع سرمایه‌داری می‌شود. جهت مرور بر بحث «حق بورژوازی» و تدارک برای مبحث آینده، به سوالات زیر فکر کنید و آنها را به بحث جمعی بگذارید:

حق بورژوازی چیست؟ ربط آن به مفهوم‌سازی مارکس در جلد اول کاپیتال در مورد «هسته مرکزی» سرمایه‌داری چیست؟ (در آتش شماره ۱۰۷ در همین ستون نوشتیم: مارکس در کاپیتال قوانین حاکم بر شیوه تولید سرمایه‌داری را تشریح می‌کند. اما این کار را با تحلیل از «کالا» آغاز می‌کند. زیرا، سیستم سرمایه‌داری که سیستمی بسیار پیچیده است، دارای یک هسته مرکزی، یک مولفه پایه‌ای ساده، یعنی تولید و مبادله کالایی است...) ربط «حق بورژوازی» به تضاد اساسی عصر سرمایه‌داری چیست؟ (تضاد اساسی عصر سرمایه‌داری عبارت است از تضاد میان تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی). روابط تولیدی علاوه بر مالکیت در کدام جوانب دیگر «حق بورژوازی» را بازتولید می‌کنند؟ آیا جامعه سوسیالیستی به تنهایی می‌تواند «حق بورژوازی» را ریشه‌کن کند و در یک کشور کمونیسم برقرار کند؟ چرا در حفظ نظام سوسیالیستی، سیاست تعیین‌کننده است و این امر چه ربطی به ماهیت رهبری حزب کمونیست و زیست سیاسی فعال و آگاهانه توده‌های مردم دارد؟

